

درسی

صنف دوم



درسی صنف دوم

آ	ا	ب	پ	ت
ث	ج	چ	ح	خ
د	ذ	ر	ز	ژ
س	ش	ص	ض	ط
ظ	ع	غ	ف	ق
ک	گ	گ	م	ن
و	ه	و	ی	



سرود ملی

دا عزت د هر افغان دی
هر بچی یې قهرمان دی
د بلوڅو د ازبکو
د ترکمنو د تاجکو
پامیریان، نورستانیان
هم ایماق، هم پشه بان
لکه لمر پر شنه آسمان
لکه زره وي جاویدان
وایو الله اکبر وایو الله اکبر

دا وطن افغانستان دی
کور د سولې کور د تورې
دا وطن د ټولو کور دی
د پښتون او هزاره وو
ورسره عرب، گوجر دي
براهوي دي، قزلباش دي
دا هېواد به تل ځلیري
په سینه کې د آسیا به
نوم د حق مودی رهبر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



وزارت معارف

درسی

صنف دوم

سال: ۱۳۹۸ هـ. ش.

مشخصات کتاب

مضمون: دری

مؤلفان: گروه مؤلفان کتاب‌های درسی دیپارتمنت زبان و ادبیات دری

ویراستاران: اعضای دیپارتمنت ویرایش (ایدیت) زبان و ادبیات دری

صنف: دوم

زبان متن: دری

انکشاف دهنده: ریاست عمومی انکشاف نصاب تعلیمی و تألیف کتب درسی

ناشر: ریاست ارتباط و آگاهی عامه وزارت معارف

سال چاپ: ۱۳۹۸ هجری شمسی

مکان چاپ: کابل

چاپ‌خانه:

ایمیل آدرس: curriculum@moe.gov.af

حق طبع و نشر برای وزارت معارف محفوظ است.

این کتاب با همکاری و حمایت پروژه (اطفال افغان می‌خوانند) تدوین گردیده است.

پیام وزیر معارف

اقراً باسم ربك

سپاس و حمد بیکران آفریدگار یکتایی را که بر ما هستی بخشید و ما را از نعمت بزرگ خواندن و نوشتن برخوردار ساخت، و درود بی‌پایان بر رسول خاتم - حضرت محمد مصطفی ﷺ که نخستین پیام الهی بر ایشان «خواندن» است.

چنانچه بر همه گان هویداست، سال ۱۳۹۷ خورشیدی، به نام سال معارف مسمی گردید. بدین ملحوظ نظام تعلیم و تربیت در کشور عزیز ما شاهد تحولات و تغییرات بنیادینی در عرصه‌های مختلف خواهد بود؛ معلم، متعلم، کتاب، مکتب، اداره و شوراها، والدین، از عناصر شش گانه و اساسی نظام معارف افغانستان به شمار می‌روند که در توسعه و انکشاف آموزش و پرورش کشور نقش مهمی را ایفا می‌نمایند. در چنین برهه سرنوشت‌ساز، رهبری و خانواده بزرگ معارف افغانستان، متعهد به ایجاد تحول بنیادی در روند رشد و توسعه نظام معاصر تعلیم و تربیت کشور می‌باشد.

از همین رو، اصلاح و انکشاف نصاب تعلیمی از اولویت‌های مهم وزارت معارف پنداشته می‌شود. در همین راستا، توجه به کیفیت، محتوا و فرایند توزیع کتاب‌های درسی در مکاتب، مدارس و سایر نهادهای تعلیمی دولتی و خصوصی در صدر برنامه‌های وزارت معارف قرار دارد. ما باور داریم، بدون داشتن کتاب درسی باکیفیت، به اهداف پایدار تعلیمی در کشور دست نخواهیم یافت.

برای دستیابی به اهداف ذکر شده و نیل به یک نظام آموزشی کارآمد، از آموزگاران و مدرسان دلسوز و مدیران فرهیخته به‌عنوان تربیت کننده گان نسل آینده، در سراسر کشور احترامانه تقاضا می‌گردد تا در روند آموزش این کتاب درسی و انتقال محتوای آن به فرزندان عزیز ما، از هر نوع تلاشی دریغ نورزیده و در تربیت و پرورش نسل فعال و آگاه با ارزش‌های دینی، ملی و تفکر انتقادی بکوشند. هر روز علاوه بر تجدید تعهد و حس مسؤولیت پذیری، با این نیت تدریس را آغاز کنند، که در آینده نزدیک شاگردان عزیز، شهروندان مؤثر، متمدن و معماران افغانستان توسعه یافته و شکوفا خواهند شد.

همچنین از دانش آموزان خوب و دوست داشتنی به مثابه ارزشمندترین سرمایه‌های فردای کشور می‌خواهم تا از فرصت‌ها غافل نبوده و در کمال ادب، احترام و البته کنجکاوی علمی از درس معلمان گرامی استفاده بهتر کنند و خوشه چین دانش و علم استادان گرامی خود باشند.

در پایان، از تمام کارشناسان آموزشی، دانشمندان تعلیم و تربیت و همکاران فنی بخش نصاب تعلیمی کشور که در تهیه و تدوین این کتاب درسی مجدانه شبانه روز تلاش نمودند، ابراز قدردانی کرده و از بارگاه الهی برای آن‌ها در این راه مقدس و انسان‌ساز موفقیت استدعا دارم.

با آرزوی دستیابی به یک نظام معارف معیاری و توسعه یافته، و نیل به یک افغانستان آباد و مترقی دارای شهروندان آزاد، آگاه و مرفه.

دکتور محمد میرویس بلخی

وزیر معارف

فهرست

صفحه	هفته	صفحه	هفته
۹۰-۸۵	هفته پانزدهم	۶-۱	هفته اول
۹۶-۹۱	هفته شانزدهم	۱۲-۷	هفته دوم
۱۰۲-۶۷	هفته هفدهم	۱۸-۱۳	هفته سوم
۱۰۸-۱۰۳	هفته هجدهم	۲۴-۱۹	هفته چهارم
۱۱۴-۱۰۹	هفته نوزدهم	۳۰-۲۵	هفته پنجم
۱۲۰-۱۱۵	هفته بیستم	۳۶-۳۱	هفته ششم
۱۲۶-۱۲۱	هفته بیست و یکم	۴۲-۳۷	هفته هفتم
۱۳۲-۱۲۷	هفته بیست و دوم	۴۸-۴۳	هفته هشتم
۱۳۸-۱۳۳	هفته بیست و سوم	۵۴-۴۹	هفته نهم
۱۴۴-۱۳۹	هفته بیست و چهارم	۶۰-۵۵	هفته دهم
۱۵۰-۱۴۵	هفته بیست و پنجم	۶۶-۶۱	هفته یازدهم
۱۵۶-۱۵۱	هفته بیست و ششم	۷۲-۶۷	هفته دوازدهم
۱۶۲-۱۵۷	هفته بیست و هفتم	۷۸-۷۳	هفته سیزدهم
۱۶۸-۱۶۳	هفته بیست و هشتم	۸۴-۷۹	هفته چهاردهم



آغاز	آغاز
آفرید	آفرید
آفتاب	آفتاب
آسمان	آسمان



خدای مهربان



خدای مهربانم! کارهایم را با نام تو آغاز می‌کنم. تو، آفریننده آسمان‌ها و زمین هستی. از تو شکر گزارم.



به صنف دوم کامیاب شدم.
خدایا! از تو یاری می‌خواهم.
خدایا! ذهنم را روشن گردان.
خدایا! با مهربانی تو می‌توانم
خدمت گار کشورم باشم.





آ ف رید

آ فرید

کام یاب

کامیاب

پیدا

پیدا

دوستان

دوستان

آ



ک



ک



خدای مهربان



صحن مکتب

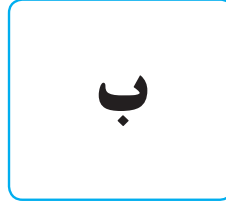


نوشتن





کتاب	کتاب
جواب	جواب
ثواب	ثواب
خراب	خراب



پیامبر ما

صلی الله علیه و آله



بهاره به مکتب رفت. او از مُعَلِّمِ خود پرسید: پیامبر

ما دارای چه صفت‌ها بود؟ مُعَلِّمِ با لبخند گفت:

پیامبر ما حضرت مُحَمَّد ﷺ

است. پیامبر ما اخلاق

نیکو داشت. او کودکان

را دوست داشت. او همه

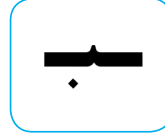
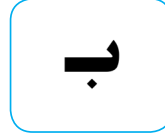
را به آموختن علم تشویق

می کرد.





بیار	بِس	بِسِیَار
بَخند	لَب	لَبْخند
بَجیب	نَب	نَبِجیب
بِیامِبر	پ	پِیامبر



صحنِ مکتب



پیامبر ما

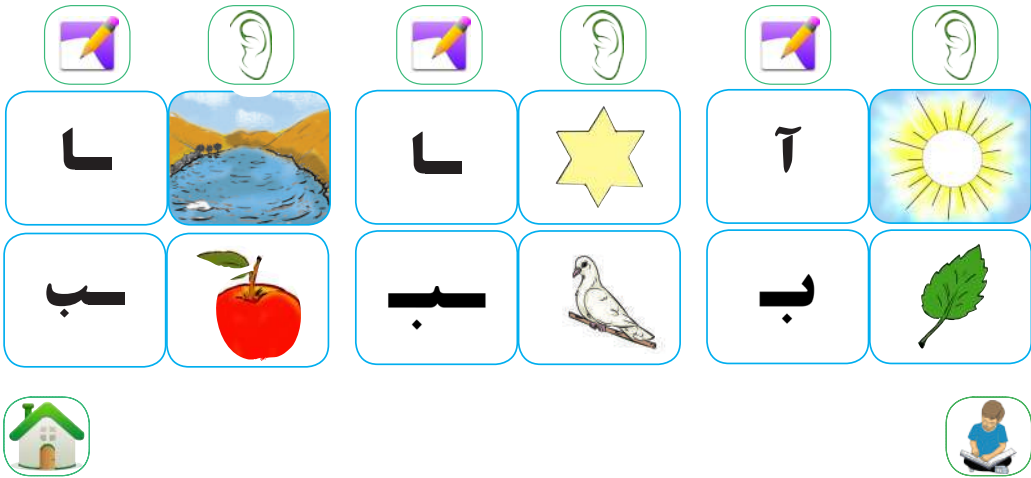


محمد
صلی اللہ علیہ وسلم



نوشتن

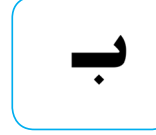
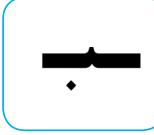




۱. خدایا! از تو ___ می‌خواهم.
 ۲. تو آفریننده ___ و زمین استی.
 ۳. پیامبر ما اخلاقِ ___ داشت.
 ۴. پیامبر ما ___ است.
- (روشن، یاری)
 (مکتب، آسمان‌ها)
 (نیکو، پیامبر)
 (اخلاق، حضرت محمد ﷺ)

خدای مهربان





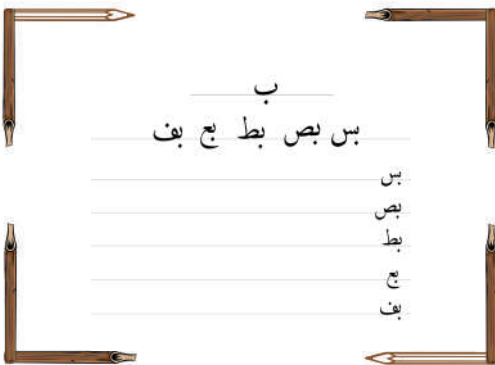
هجاء



آسـ آسـ آسـ	آستين	آفـ آفـ آفـ	آفتاب
آبو آبو آبو	آبوتر	آمانـ آمانـ آمانـ	آسمان
آبـ آبـ آبـ	آبشـ آبشـ آبشـ	آيابـ آيابـ آيابـ	آسياب



املا

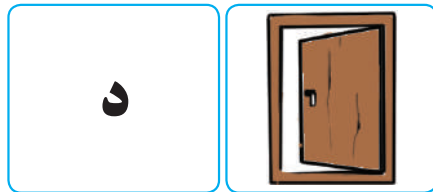


پيامبر ما





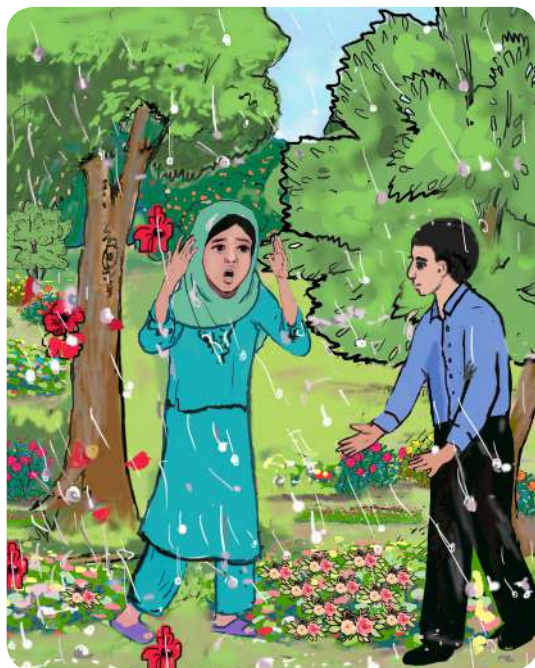
فرهاد	فرهاد
آباد	آ باد
فریاد	فر یاد
مُراد	مُ راد



بهار



روز بهاری بود. دِیبا با برادرش مُراد، طرفِ خانه می رفتند. ناگهان ژاله بارید. ژاله، گل‌ها و شگوفه‌ها را



پَرپر کرد. دِیبا ناراحت شد. مُراد گفت: ناراحت نباش! گل‌ها دوباره می‌شگفند و هوا خوشبو می‌شود. دِیبا از شنیدنِ حرفِ مُراد خوشحال شد.





دِی - دِن

دِیْدِن

شَدَنی - دَن

شَدِنْدِن

سِنْد - جَد

سِنْدَجَد

اِحْد - مَد

اِحْمَد

د



د



د



بهار



باغبانِ مهربان

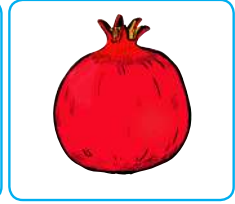
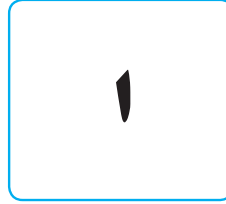


نوشتن





أَبَلَق	أَب لَق
أَنَار	أ نَار
إِيسْتِغَاه	إِيسْتِ غَاه
أَتُو	أ تُو



مهربانی



سه خرگوش، در یک باغ زنده گی می کردند. آن‌ها اَبَلَق، اَبَری و سَفید نام داشتند. اَبَری و اَبَلَق، با هم قهر بودند.

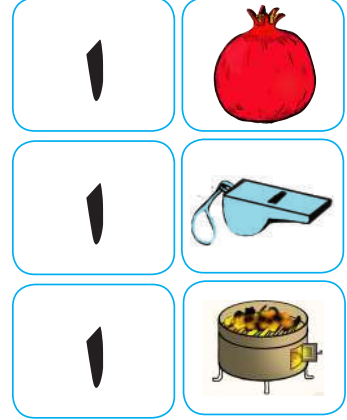


روزی سَفید گفت: باید با یک دیگر مهربان باشیم. لَبْخند بزنیم. هم دیگر را دوست داشته باشیم. اَبَلَق و اَبَری، وعده کردند که دیگر قهر نکنند.

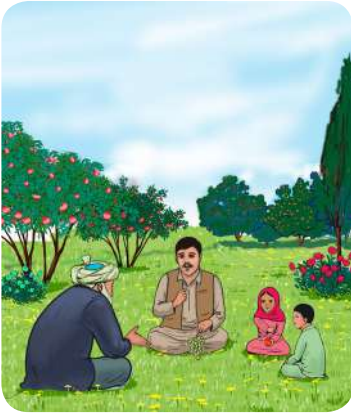




نار	اَ	انار
ور	اَنَ	انور
ان تِ ظار	اِن تِ	انتظار
تاق	اُ	اتاق



باغبانِ مهربان



مهربانی



نوشتن





د



د



د



ا



ا



ا



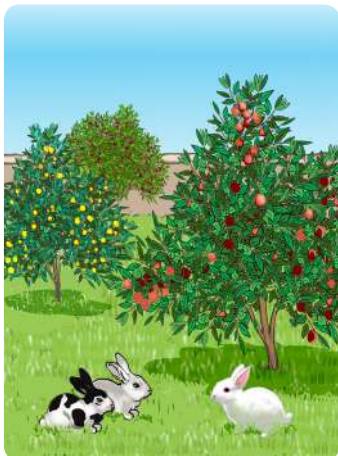
۱. ناگهان ___ بارید.













۲. گل‌ها می‌شگفتند و هوا ___ می‌شود.

۳. ابلق و ابری، باهم ___ بودند.

۴. هم‌دیگر را ___ داشته باشیم.

بهار



					
ا		ا		آ	
ب		ب		ب	

هجا

				
آ	ا	ا	ا	ا
آ	ا	ا	ا	ا
آ	ا	ا	ا	ا

املا

ع ا ف ا ک ا م ا ه ا

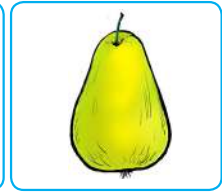
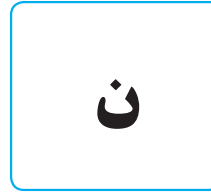
ک
م
ف
ا
ع

مهربانی





رَوَان	رَ وَا ن
بَارَان	بَا رَا ن
زَنَان	زَا نَا ن
نَاگَهَان	نَا گَ هَا ن



باران



یک روز تابستان بود. نوید و نادر توپ بازی می کردند. ناگهان باران بارید. نوید گفت: لباس هایم، تر شد. نادر

گفت: باران رحمتِ خداوند جلّ جلاله است.

باران هوارا پاک می سازد.

نوید و نادر مصروفِ

توپ بازی شدند.

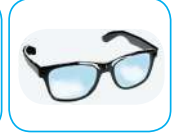
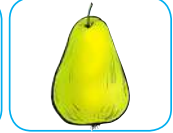
آن ها با صدای بلند گفتند:

ببار، ببار، بارانِ عزیز!





نَرِ گَس	نَرِ گَس
عِي نَك	عِينَك
سَر زَمِين	سَرزَمِين
چَ پَن	چِين



باران



نظافت خانه

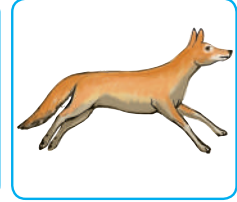


نوشتن





رویا	رو یا
پدر	پدر
مزار	مزار
برادر	ب-را در



رویا و گل سُرخ



روزهای اول سال بود. رویا در صنف ناراحت نشسته بود. معلم پرسید: دخترم! چرا ناراحت استی؟



رویا گفت: پدرم ما را به میله گل سُرخ بُرد. معلم گفت: رویاجان! ناراحت نباش. شاید سال آینده بروید.




در هر نوروز مردم به میله گل سُرخ می روند.





باه	رو	روباه
ما	خُر	خُرما
تر	دُخ	دُختر
زار	با	بازار



ر	
ر	
ر	

نظافتِ خانه



رویا و گلِ سُرخ



نوشتن





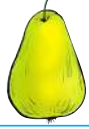
ن



ن



ن



ر



ر



ر



۱. ناگهان _____ بارید. (سرخ، باران)

۲. نوید و _____ توپ بازی می کردند. (کوه، نادر)

۳. پدرم ما را به _____ گل سُرخ بُرد. (میله، خزان)

۴. شاید سال _____ بروید. (گل، آینده)

باران



ا		ا		آ	
ب		ب		با	
د		د		د	
ا		ا		ا	

هجا

ا	آ	انار	آس	آسیاب
ا	ا	اناری	ب	بهار
ا	ا	آهو	د	دیا

املا

ر

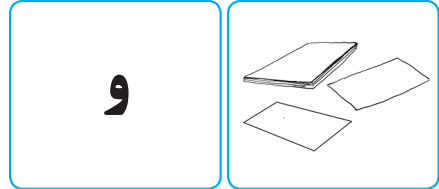
بر جر سر صر طر

بر
جر
سر
صر
طر

رویای و گل سرخ



دارو	دا رو
ابرو	اب رو
کدو	ک دو
کندو	ک دو



کَمک با دیگران



بابا دیگر راه رفته نمی توانست. او نشسته بود تا کسی او را کَمک کند. و لید و ویدا، مَتوجه شدند. رفتند دست های بابا را گرفتند.

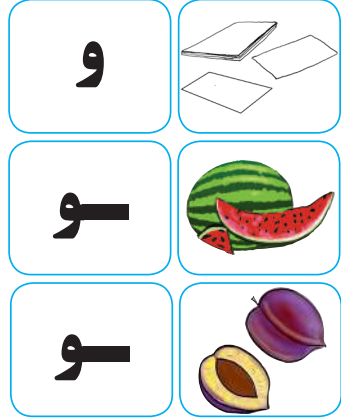


بابا لبخند زد و تَشکر کرد. آن ها گفتند: باباجان! قابل تَشکر نیست. پدرم همیشه می گوید: «چو ایستاده ای دَسِتِ اُفتاده گیر».





رَق	وَ	وَرَق
بوز	تَر	تَرَبوز
لو	آ	آلو
مَح	بُو	مَحْبوبه



کَمک با دیگران



کَمک و همکاری

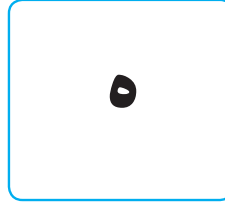


نوشتن





نادره	نادِ ره
بهاره	بها ره
ایستاده	ایس تا ده
اُفتاده	اُف تا ده



دریاچه



هدیه با برادرش هارون، کنار دریاچه آمدند. وارث این ترانه را می خواند:

دریاچه آبی رنگ است
 آبش همیشه جاری
 از این هوای پاکش
 آن‌ها روز خوبی داشتند. از هوای پاک
 و ترانه لذت بردند.





ها رُون

هَارُون

گَهـ سَوَا رَه

گَهوارَه

هَـ سَوَا

هَوَا

بَـ بَقَه

بَقَه



هَـ



هَـ



هَـ



گُمک و همکاری

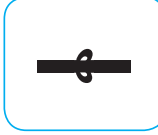
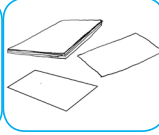
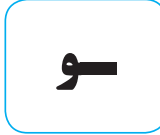


دریاچه



نوشتن





۱. وِلید و ویدا _____ شدند.

۲. چو ایستاده‌ای دستِ _____ گیر.



















۳. وارثِ این _____ را می‌خوانند.

۴. دریاچه _____ است.

(مُتوجه، کتاب)
(باغ، افتاده)
(ترانه، بخوانید)
(گل، آبی‌رنگ)

کَمک با دیگران



					
ن		ن		ن	
ر		ر		ر	
د		د		د	
ا		ا		ا	

هجا

نا رنج	نارنج	را نده	راننده
دب با	دیبا	نیشکر	نیشکر
امتحان	امتحان	پسران	پسران

املا

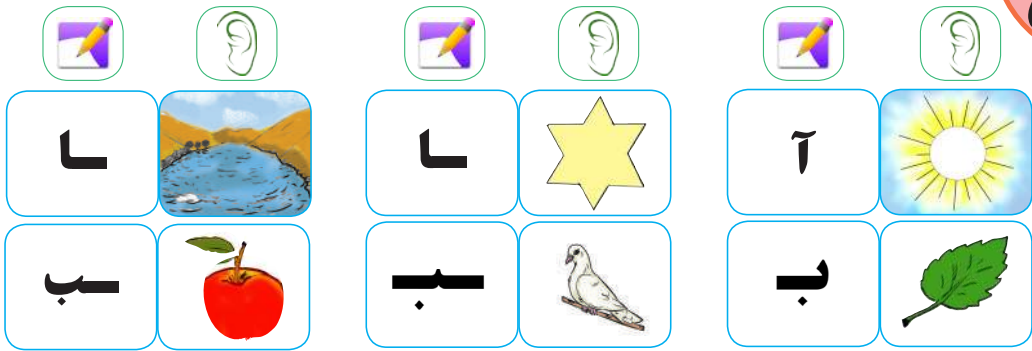
ه ه

ماه هاب هج هر

ه
ه
ه
ه
ه

دریاچه





مکتب	مک تبت	آهو	آ هو
بَلَد	بَلَد	دریا	در یا

مَن می توانم



روزهای اولِ مکتب، به صِنف رَفْتَم. همه درس می خواندند.
 مَن فِکَر می کردم که نَمی تَوَانَم درس بخوانم. کوشش
 کردم. دیدم که می توانم درس بخوانم. اکنون مثل دیگران
 خوانده می توانم.



حالا همیشه می گویم: «می توانم».
 نمی گویم: «نمی توانم».
 با این باور، مَن بَهِتَرین اَسْتَم. شما
 چطور؟





ک



ک



د



ا



ا



ا



اَبْ لَقْ

اَبْلَقْ

دِیْ بَا

دِیْبَا

اُ جَاقْ

اُجَاقْ

دِیْ دَنْ

دِیْدَنْ

من می توانم



رفتارِ خوب



نوشتن





ن



ن



ن



ر



ر



ر



تَشْكُرُ

تَشْكُرُ

نَرِغَسِ

نَرِغَسِ

شاگردان

شاگردان

چَينَ

چَينَ

احترام



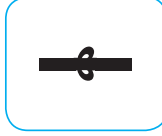
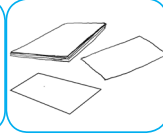
نوید برادرِ نَرِغَسِ است. آن‌ها شاگردان با ادب استند. وقتی کسی برای شان چیزی می‌دهد، می‌گویند: تَشْكُرُ.



اگر چیزی را به کسی می‌دهند، می‌گویند: بفرماید! آن‌ها بدون اجازه، جایی نمی‌روند.

اگر اشتباهی می‌کنند، می‌گویند: ببخشید. آن‌ها همیشه به بزرگان سلام می‌دهند.





گه وا ره	گهواره
هم راه	همراه

و لید	ولید
وی دا	ویدا

رفتارِ خوب




احترام



نوشتن





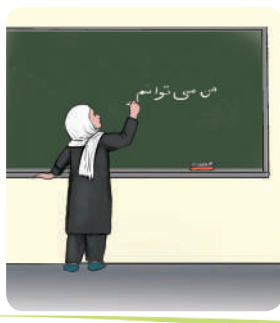
					
ل		ل		آ	
ب		ب		ب	
د		د		د	
ا		ا		ا	



۱. همه می خواندند. (قلم، درس)
۲. حالا همیشه می گویم: ____ . (می توانم، کوه)
۳. آن ها شاگردان ____ استند. (سنگ، باادب)
۴. آن ها همیشه به بزرگان ____ می دهند. (سلام، دریا)

من می توانم




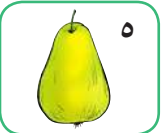



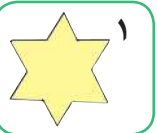
	
	



د	ج	ه	ل	۵
د	و	م	ر	۶
ح	س	ب	ق	۷
و	ل	خ	آ	۸

پ	ن	گ	ع	۱
ن	ط	ا	ر	۲
ز	ه	ب	ر	۳
ه	ذ	ل	س	۴



 ۶	 ۵	 ۴	 ۳	 ۲	 ۱
کوتاه روباه خرما ماما	تاک پاک ناک عینک	کتاب جواب ثواب آفتاب	کار صفا انار بازار	آب سیب لیمو کباب	هلال بره ستاره رمه



املا



ن ر و ه
نا بر بن بو ها

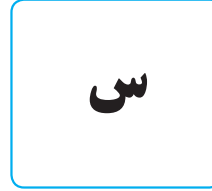
نا
بر
بن
بو
ها

احترام





سپاس	سپاس
آلماس	آلماس
خروس	خروس
عروس	عروس



همسایه



سارا شنیده بود که: «از صد خویش، یک همسایه پیش». روزی از مادرش پرسید: چگونه همسایه پیش تر از دوستان ما است؟ مادرش قصه‌ی گفت: سایره و کبوتر، همسایه



بودند. برف زمستان خانه سایره را ویران کرد. کبوتر آمد و سایره را به خانه خود بُرد. سایره گفت: «از صد خویش، یک همسایه پیش». سارا گفت: حالا فهمیدم.





دا	سَو	سَوِدا
میر	سَم	سَمِیر
که	مَس	مَسِکه
رِیس	اِد	اِدْرِیس

س



س



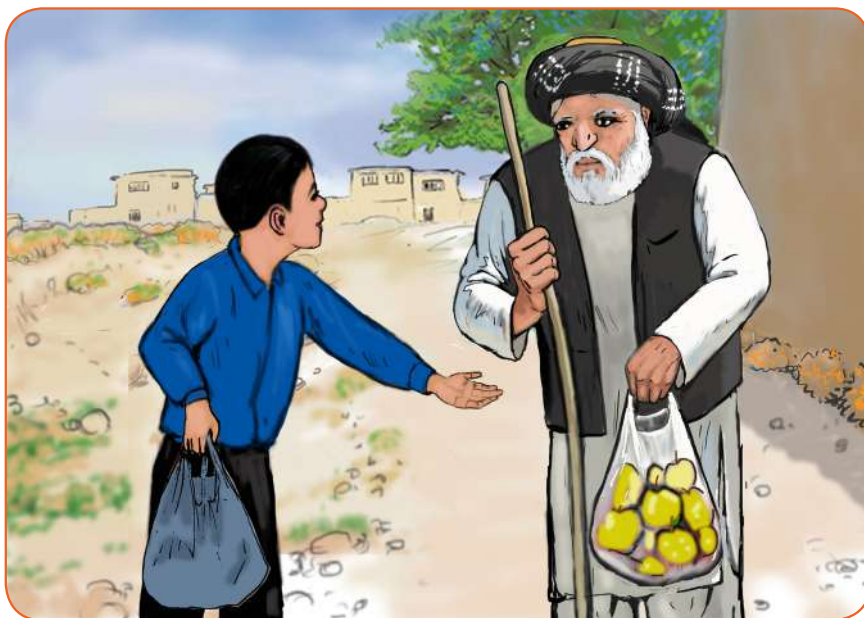
س



همسایه



پیر مردِ همسایه

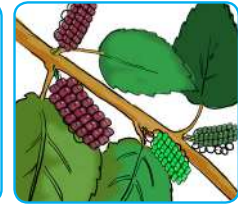
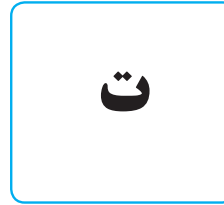


نوشتن





شاه توت	توت شاه
قُروت	قُ شاه
نَبات	نَ بات
حَیات	حَ یات



صُح



تمنا این ترانه را می خواند.
صُح بهاریست، بهار آورد رونق و شادی هزار آورد

مادرش گفت: عزیزم! بیت های دیگر آن را می دانی؟

تمنا گفت: نخیر مادر جان!

مادرش گفت: بگذار من برایت بخوانم:

صُح بود شرشره جوی آب

صُح هماهنگ پر از آب و تاب

صُح شکرخند لب کودکان

صُح هماهنگ دل مادران

هر دو، لذت بردند و ترانه را بار بار خواندند.





توت

توت

تَشَنَه

تَشَنَه

کتاب

کتاب

حکایت

حکایت



ت



ت



ت



پیرمرد همسایه



صُح



نوشتن





س



س



س



ت



ت




















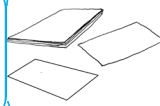
ت



۱. سایره و کبوتر ___ بودند.
 ۲. از صد خویش، یک ___ پیش.
 ۳. تمنا، این ___ را می خواند.
 ۴. هردو لذت بردند و ترانه را ___ خواندند.
- (همسایه، دانه)
(جَواری، همسایه)
(ترانه، مکتب)
(تمنا، باربار)

همسایه



					
ن		ن		ن	
ر		ر		ر	
ه		ه		ه	
و		و		و	

هجا

ون	ها	هاون	را نده	راننده
رق	و	ورق	نیشکر	نیشکر
ره	گه	گهواره	ترازو	ترازو

املا

ت

بت جت ست عت لت

بت
جت
ست
عت
لت

صلح





سَلام	سَلام
غُلام	غُلام
رَسام	رَسام
عَزِيزَم	عَزيزَ مَزم



پول افغانی



روزی مسعود در موتر نشسته بود. راننده کرایه خواست. مسعود پول‌هایش را از بکس جیبی بیرون آورد. راننده گفت: بسیار کار خوبی کردی. مسعود گفت: پول، سرمایه ملی کشور ما است. اگر خراب شود به اقتصاد ما ضرر

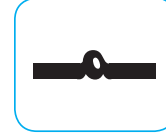


می‌رسد. ما باید پول‌های خود را خوب نگهداریم. راننده گفت: آفرین! من هم پول‌هایم را خوب نگه می‌دارم.





زه	مو	موزه
سَمَـ	رُق	سَمَارُق
شَلـ	غَم	شَلْغَم
سر	ما	سرمایه



پول افغانی



طِفْلِكِ حَرْفِ شِنُو



نوشتن





نوروز	نو روز
همراز	هم راز
آغاز	آ غاز
پرواز	پر واز



آزادی



روزی زُهره و زاهد در باغچه قدم می زدند. گنجشکی را دیدند که بالش شکسته بود. آن‌ها بال گنجشک را با تکه بستند. زُهره گفت: به گنجشک قفس بسازیم.



زاهد قبول نکرد و گفت: آزادش می کنیم؛ اما گنجشک پرواز نتوانست. پس از چندی گنجشک پرواز کرد. زُهره و زاهد خوشحال شدند و گفتند: آزادی حق هر موجود است.





زَر دَك

زَرْدَك

بُزْ غَا لِه

بُزْ غَا لِه

هَر گَز

هَر گَز

نَي زِه

نَي زِه



ز



ز



ز



طِفْلَكِ حَرْفِ شِنُو

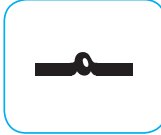


آزادی



نوشتن




















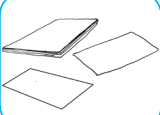


- (ما، ملی)
- (پول‌های، خنده)
- (پرواز، گفت)
- (موجود، خار)

۱. پول سرمایه _____ ما است.
۲. ما باید _____ خود را خوب نگهداریم.
۳. زاهد _____ آزادش می‌کنیم.
۴. آزادی حقِ هر _____ است.

نگهداری پول افغانی



					
س		س		س	
ت		ت		ت	
ه		ه		ه	
و		و		و	

هجا

رَق	وَرَق	تَشَنَه	تَشَنَه
ک تَاب	ک تَاب	سَبَزَه	سَبَزَه
توت	توت	هَم رَاز	هَم رَاز

املا

ز

بز جز سز صز طز

بز
جز
سز
صز
طز

آزادی





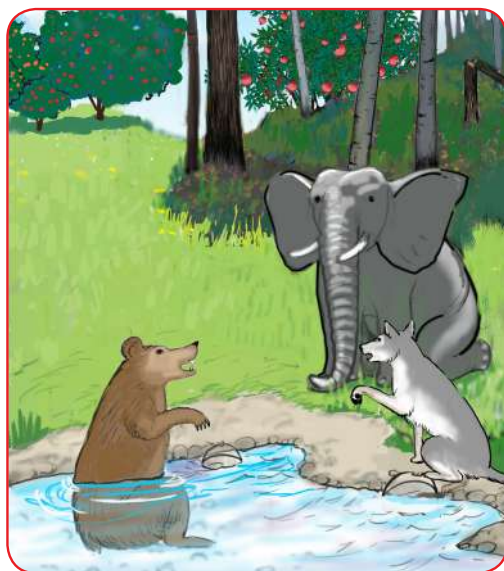
پوشاک	پوشاک	پو
خوراک	خوراک	خو
دردناک	دردناک	درد
چالاک	چالاک	چا



پاکیزه‌گی



روزی حیوان‌های جنگل، میله داشتند. گرگ گفت: خرس، پاکیزه‌گی را خوش ندارد. برای شستن او باید فکری کنیم. فیل گفت: تو صابون بیاور. من خرس را

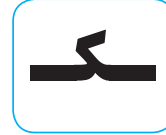


به بهانه آب‌بازی، می‌آورم. فیل رفت، به خرس گفت: خرس جان! هوا گرم است، بیا آب‌بازی کنیم. آن‌ها خرس را به این بهانه پاک شستند و گفتند: ما باید به پاکیزه‌گی خود توجه کنیم.





چه	کو	کوچه
تب	مک	مکتب
ثا	ک	کثافات
لک	پا	پالک



پاکیزه‌گی



درخت

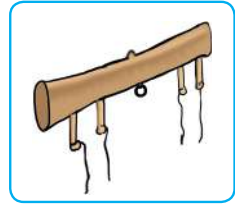


نوشتن





یاری	یا ری
بازی	با زی
غازی	غا زی
شادی	شا دی



ورزش



روزی خرگوش و مرغابی، مسابقه دوش داشتند. چوچه خرس آن‌ها را دید. خندید و گفت: بیچاره گک‌ها، چرا خود را خسته می‌سازید؟ خرگوش گفت: ما ورزش می‌کنیم.



تو هم بیا ورزش کن. خرسک فهمید، آهسته آهسته شروع به دویدن کرد. آن‌ها خرسک را یاری کردند تا ورزش کند. هر سه گفتند: «ورزش کنیم تا صحت‌مند باشیم».





یا قوت

یاقوت

پیا له

پیاله

کش تی

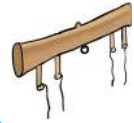
کشتی

مُر غا بی

مُرغابی



یا



پیا



کشتی



درخت



ورزش



نوشتن





ک



ک



ک



ی



ی



ی



۱. برای ___ او باید فکری کنیم. (شستن، صابون)
۲. به ___ خود تَوَجُّه کنیم. (شوخی، پاکیزه‌گی)
۳. تو هم ___ ورزش کن. (بیا، خوشی)
۴. ورزش کنیم تا ___ باشیم. (مریض، صحت‌مند)

پاکیزه‌گی



					
سی		سی		سی	
ت		ت		ت	
م		م		م	
ز		ز		ز	

هجا

نَ	نَمَاز	سَر	سَرَوَر
زَن	زَنبُور	تَمَام	تَمَام
مَس	مَسْکِه	مُو	مُوْزِه

املا

ی

بی چی سی صی طی

بی
چی
سی
صی
طی

ورزش





آرَش	آ رَش
بارِش	با رِش
نَوازش	نَوا زِش
رَواش	رَ واَش



پولیسِ ترافیک



آرَش با خواهرش شبانه به مکتب می رفتند. آن‌ها مجبور بودند از سَرک بگذرند. شبانه گفت: چگونه از سَرک بگذریم؟ آرَش گفت: از پولیسِ ترافیک کُمک بگیریم. آن‌ها رفتند و از ترافیک کُمک خواستند. پولیسِ ترافیک دست آن‌ها را گرفته از سَرک گذشتند. آرَش و شبانه از همکاری



پولیسِ ترافیک، تشکر نمودند. پولیسِ ترافیک گفت: ما همیشه در خدمتِ مردمِ استیم.





ش ر ی ف ه

ش ر ی ف ه

گ ن ج ش ک

گ ن ج ش ک

ا ش ا ر ه

ا ش ا ر ه

ک ش م ش

ک ش م ش

ش



ش



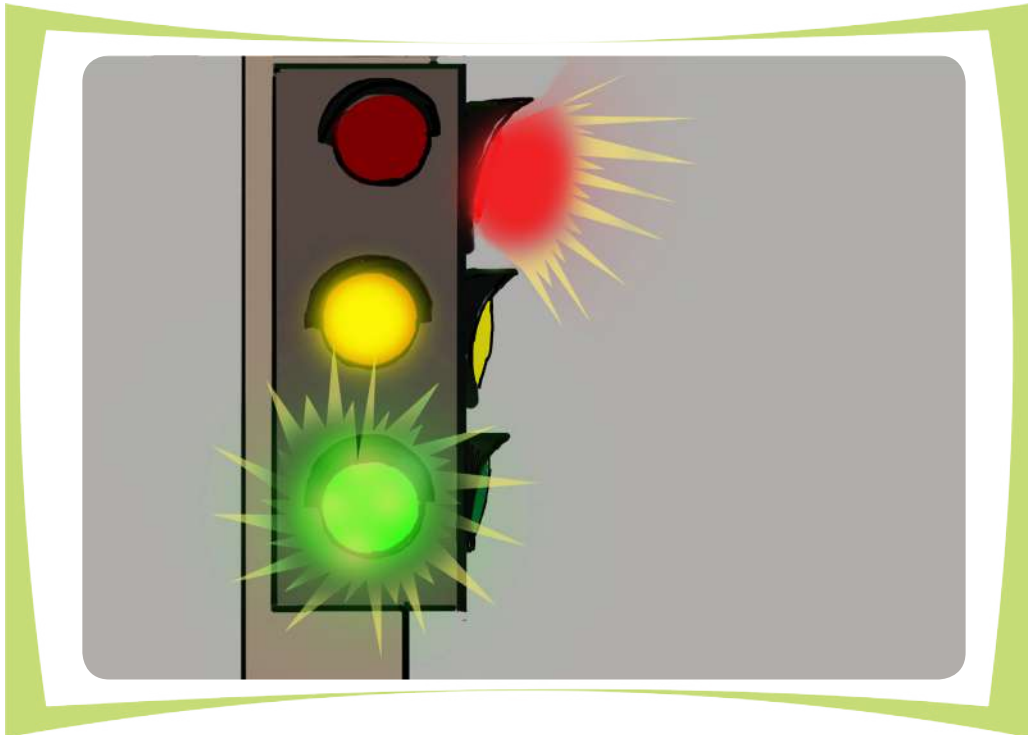
ش



پولیس ترافیک



نشانه های ترافیکی

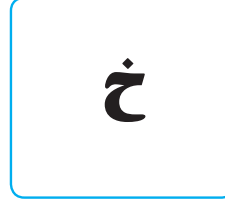


نوشتن





فَراخ	فَراخ
گُلرُخ	گُلرُخ
شاهرُخ	شاهرُخ
شاخ	شاخ



میهنِ ما، خانہٴ ما



مُعَلِّمِ رُوی تَخْتِه نُوشتِه بوْد: «میهنِ ما». خالده پرسید.
میهنِ چیست؟ مُعَلِّمِ گفْت: میهنِ یعنی وطن.

وطنِ مِثْلِ ماَدَرِ اسْت. بعدِ اِداْمِه داد: میهنِ ما افغانستان
اسْت. افغانستان کِشورِ اسْلَامی اسْت. افغانستان

خانہٴ هْمِهٴ ما اسْت. پائِتَخْتِ

افغانستان کابل اسْت.

مَرْدُمِ ما صُلْحِ دُوسْتِ و

مِهمانِ نَوازِ اسْتند. ما میهنِ

خُودِ را دُوسْتِ داریْم.

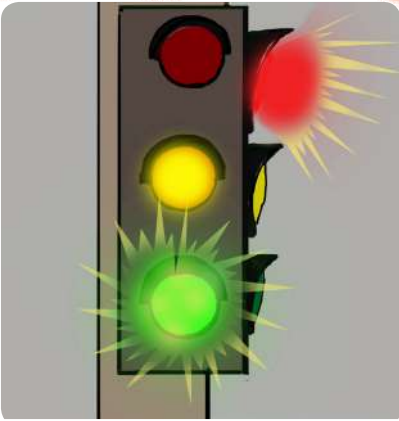




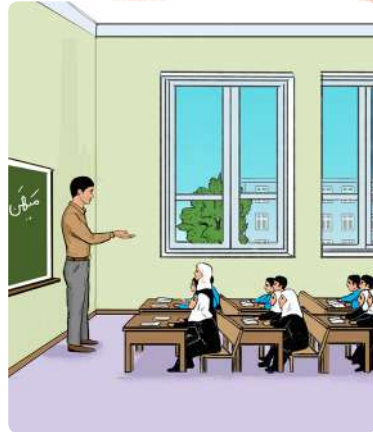
خر گوش	خرگوش
بُ خا ری	بُخاری
تَ خار	تَخار
مَ لَخ	مَلَخ



نشانه‌های ترافیکی



میهنِ ما، خانهٔ ما



نوشتن

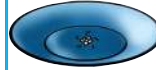




ش



ش



ش



خ



خ

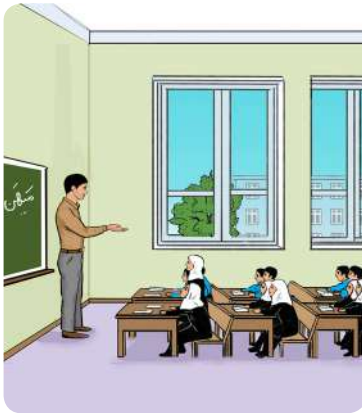




















خ



۱. میهن ما _____ است. (افغانستان، دارد)
۲. افغانستان _____ همه ما است. (خانه، نقشه)
۳. از _____ کمک بگیریم. (پولیس ترافیک، آفتاب)
۴. پولیس همیشه در _____ مردم است. (ستاره، خدمت)


پولیس ترافیک



					
ک		ک		ک	
ی		ی		ی	
م		م		م	
ز		ز		ز	

هجا

			
یَ	یَمَا	کُنْدُزُ	کُنْدُزُ
مَ	مَوزَه	کَا	کَایِسَا
زَه	زَرَافَه	یَا	یَاقُوت
رَا		قُوت	
فَه			

املا 

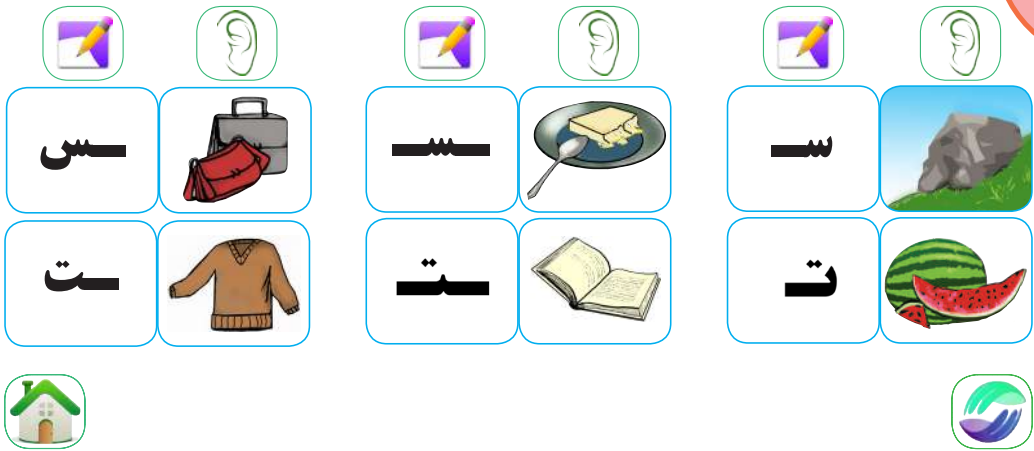
خ

بَخ خَت خَد خَل خِی

بَخ
خَت
خَد
خَل
خِی

میهن ما، خانه ما 



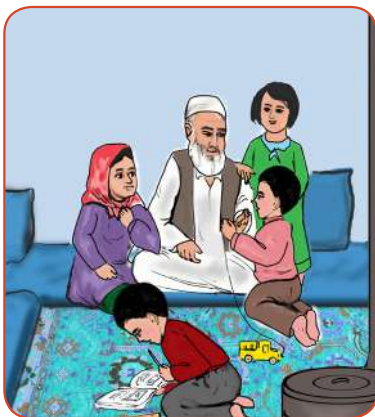


احترام	احْتِرام	ساعت	سَاعَت
ستاره	سِتاره	نواسه	نَواسه

اندرزها



شب سرد و مهتابی بود. نواسه‌ها دورِ بابا جمع بودند. بابا کتاب می‌خواند. فردوس و ستاره با دقت گوش می‌کردند. بابا می‌خواند: با پدر و مادرتان رفتار نیک داشته باشید.



بزرگان را احترام کنید. با بزرگتر از خود شوخی نکنید. حرف شنو باشید. دروغ نگویید. بدون اجازه جایی نروید. نواسه‌ها گفتند: این اندرزها را همیشه باید به یاد داشته باشیم.





م



م



م



ز



ز



ز



موتّر

موتّر

عالم

عالم

بزرگان

بزرگان

زمزمه

زمزمه

اندرزها



دخترک گل فروش



نوشتن





ک



ک



ک



ی



ی



ی



شکاری

شکار

کبوتر

کبوتر

هوشیار

هوشیار

خشکه

خشکه

کبوتر و مورچه



روزی یک مورچه در آب افتاده بود. کبوتر برگی را برایش انداخت. مورچه روی برگ بالا شد. برگ آهسته آهسته به خشکه رسید. مورچه از غرق شدن نجات یافت. روز دیگر که



یک شکاری می خواست کبوتر را شکار کند. مورچه با هوشیاری پایش را گزید. تیر شکاری خطا رفت و کبوتر پرید. مورچه گفت: جواب نیکی، نیکی است.

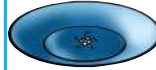




ش



ش



ش



خ



خ



خ



خَر گوش

خَر گوش

رَ واش

رَ واش

مِش کش

مِش کش

مَ لَخ

مَ لَخ

دُخترک گُل فروش




















کَبوتر و مورچه



نوشتن



					
س		س		س	
ت		ت		ت	
م		م		م	
ز		ز		ز	



۱. دروغ ____.
 ۲. بزرگان را ____ کنید.
 ۳. تیر شکاری ____ رفت.
 ۴. جواب نیکی ____ است.
- (قلم، نگوید)
 (احترام، کتاب)
 (ستاره، خطا)
 (نیکی، میز)

اندرزها



			
---	---	---	--



ح	ج	خ	ت	ه
ت	ص	ن	ش	۶
د	ن	م	ک	۷
ص	ش	ز	ج	۸

ب	م	ف	ن	۱
ل	ط	ه	ی	۲
ق	غ	ز	و	۳
س	د	ث	ا	۴



۶

کباب
کتاب
باران
کاغذ



۵

میز
روشن
قالین
عینک



۴

دشت
ماهی
ماه
کوه



۳

شبانہ
آشیانہ
بہانہ
شانہ



۲

تلخ
ملخ
بلخ
شاخ



۱

خرگوش
خرما
خربوزہ
تربوز



املا



ک ی ش خ
ک ب ی ب ش خ ی

ک ب
ب ی
ب ش
ش خ ی

کبوتر و مورچه





سِراج	سِراج
رَواج	رَواج
اِحْتِیاج	اِحْتِیاج
مُحْتاج	مُحْتاج



مکتب ما



گل‌های مکتب روز به روز کم می‌شد. به سِراج گفتم:
چرا گل‌های مکتب ما کم می‌شود؟ سِراج گفت:
جَمیله جان! من نجیب را می‌بینم که گل‌ها را می‌شکند.
بیا با او صُحبت کنیم تا گل‌ها را نشکند. آن‌ها رفتند و به



نجیب گفتند: نجیب جان!
مکتب مانند خانه ما است.
باید از لوازم و گل‌های آن
نگهداری کنیم.
نجیب قول داد که بعد از
این گل‌ها را نشکند.





جَاوَا رِي

جَوَارِي

جَم شِيد

جَمَشِيد

نَا رَنج

نَارَنج

سِرَاج

سِرَاج

جَا



جَا



جَا



مَكْتَبَمَا



مکتب سبز و زیبا

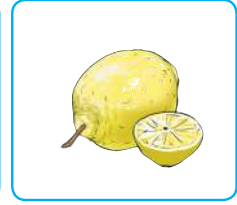
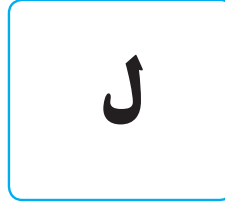


نوشتن





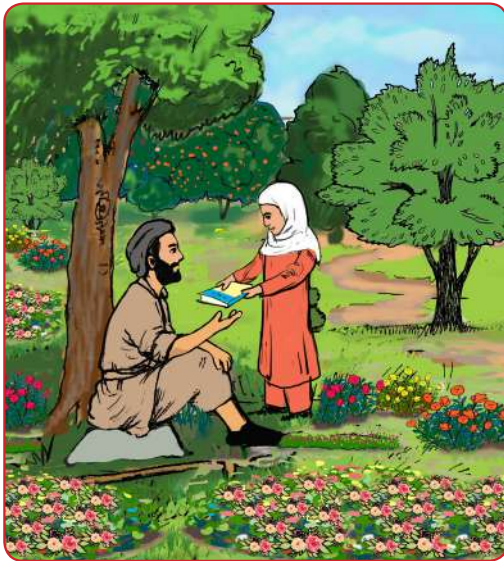
جَلال	جَ لال
کَمال	ک مال
حَلال	حَ لال
بِلال	بِ لال



آرزشِ سواد



جَلال در باغ کار می کرد. لاله، دخترک جلال آمد. او کتابی را با خود آورد. خواست که پدرش او را در خواندن کتاب کمک کند. جلال درست خوانده نمی توانست



به یادش آمد که علی کورس های سوادآموزی ایجاد نموده است. جلال به کورس سوادآموزی رفت. او با علاقه مندی درس ها را تمام کرد. جلال، حالا می تواند لوحه ها، کتاب ها و مجله ها را بخواند.





لَطِيف

لَطِيف

جَلِيل

جَلِيل

لَا لَه

لَا لَه

بُلْبُل

بُلْبُل



ل



ل



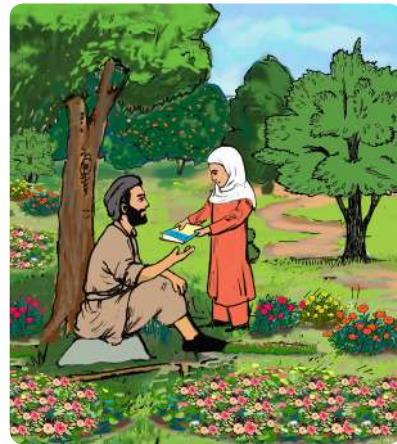
ل



مکتب سبز و زیبا



ارزش سواد



نوشتن





ج



ج



ج



ل



ل
















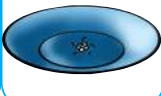




ل




۱. چرا گل‌های مکتب ما ___ می‌شود.
 ۲. مکتب مانند ___ ما است.
 ۳. جلال دُرُست ___ نمی‌توانست.
 ۴. جلال به کورس ___ رفت.
- (شاگرد، گم)
(خانه، بکسش)
(خوانده، دشمن)
(درخت، سوادآموزی)

مکتب ما



					
ک		ک		ک	
ی		ی		ی	
ش		ش		ش	
خ		خ		خ	

هجا

			
نَبَ رَنگ	نَبَرَنگ	کَ رَم	کَرَم
شِبَ شَه	شِبِشَه	پَا کِبَ زَه گِی	پَا کِبِزَه گِی
خَر بُو زَه	خَر بُو زَه	یَا قُو ت	یَا قُو ت

املا

ل
ل ا ب ل ج ل د ل ف

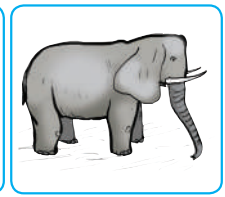
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰

ارزش سواد





صَدَف	صَدَّ
عَارِف	عَا رِف
رَوُوف	رَ وُوف
هَدَف	هَدَّ



روز مُعَلِّم



روز مُعَلِّم بود. شاگردان با شور و شوق مکتب رفتند و گفتند: مُعَلِّم عزیزم! روزت مُبارک. صدف درباره مُعَلِّم این ترانه را خواند:



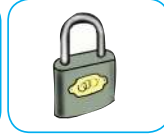
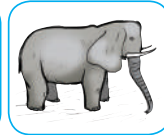
در یک وَرَق کنار گل
عکس ترا کشیده‌ام
به قلب خود به جان خود
اسم ترا نوشته‌ام
مُعَلِّم عزیز من
روز خودت مُبارک
روز خودت مُبارک

شاگردان، همه کف زدند. به ترتیب گل‌های شان را به مُعَلِّم دادند. دست‌های مُعَلِّم را بوسیدند.





فَ رِي حَه	فَ رِي حَه
تُ حَ فَه	تُ حَ فَه
صَ دَف	صَ دَف
فَ رَ هَاد	فَ رَ هَاد



روز مَعَلِّم



مُعَلِّمٍ مِّن

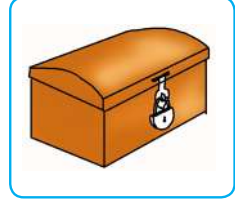


نوشتن





اِخْلَاص	اِخْلاص
خِلاص	خِلاص
اَشْخاص	اَشْخاص
مَخْصوص	مَخْصوص



مُطالعه



صالحه و **صادق** مکتب می روند. **صالحه** علاقه زیاد به مطالعه دارد. او در کنار درس های مکتب، مجله می خواند. او در درس ها سهم بیشتر می گیرد. **صادق** پرسید: چگونه بهتر از دیگران می فهمی؟ **صالحه** گفت: پدرم مجله و کتاب های **قصه** می آورد. من مطالعه می کنم. **صادق**



گفت: از کتاب های خود به من هم بیاور. **صالحه** کتاب های **قصه** را به **صادق** آورد. **صادق** بعد از آن به مطالعه علاقه گرفت.





صَنْدَلِي

صَنْدَلِي

صُورَت

صُورَت

مَصْرُوف

مَصْرُوف

اِخْلَاص

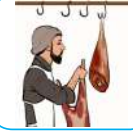
اِخْلَاص



ص



ص



ص



مخلص

مُعَلِّمٍ مِنْ



مُطَالَعَةٍ



نوشتن





ف



ف



ف



ص



مخلص

ص



ص



(روزت، تشکر)

(تحفه، معلم)

(قصه، صادق)

(آفتاب، آورد)

۱. معلم عزیز! ___ مبارک.














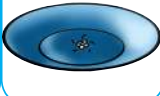




۲. دست‌های ___ را بوسیدند.

۳. پدرم، برای من کتاب‌های ___ می‌آورد.

۴. صالحه کتاب‌های قصه را به صادق ___.

روز معلم



					
ج		ج		ج	
ل		ل		ل	
ش		ش		ش	
خ		خ		خ	

هجا

				
شبه	شبه	جا	جا	جا
شبه	شبه	جا	جا	جا
شبه	شبه	جا	جا	جا

املا

ص

بص فص مص هص قص

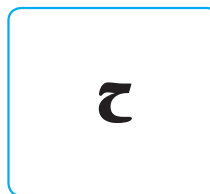
بص
فص
مص
هص
قص

مطالعه





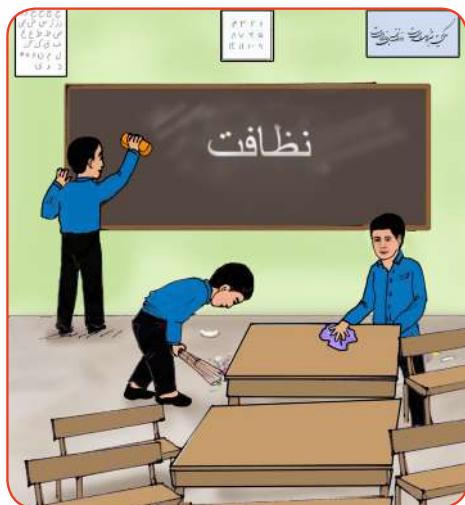
صَبَاح	صَد - بَاح
نِکَاح	نِ - کَاح
اِصْلَاح	اِص - لَاح
مَجْرُوح	مَج - رُوح



نِظَافَتِ صِنْفِ



حمید و مصباح یک روز وقت تر به صنف آمدند. دیدند که صنف ناپاک است. حمید گفت: بیاید صنف خود را پاک کنیم. مصباح گفت: پاک کاری وظیفه ما نیست. حمید و دیگران مشغول پاک کاری صنف شدند. مُعَلِّم به صنف آمد. دید که مصباح در پاک کاری صنف سهم نگرفته است. مُعَلِّم گفت: صنف ما خانه ما است. ما همه باید در پاک کاری آن سهم بگیریم. مصباح متوجه اشتباه خود شد. او از همه معذرت خواست.





حَـ بيب

حَبيب

احـ تـ رام

احْتِرام

مصـ باح

مِصباح

تسـ بيح

تَسْبِيح



ح



ح



ح



نظافت صنف



نظافت جزء ایمان است

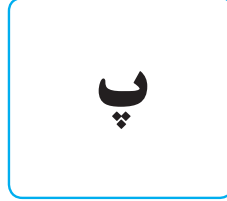


نوشتن





گروپ	گروپ
لپتاپ	لپتاپ
چاپ	چاپ
توپ	توپ



شیر و موش



شیری پهلوی درخت خوابیده بود. موش خیزک زده آمد و بیدارش کرد. شیر او را گرفت. موش گفت: رهایم کن. من روزی به دردت می خورم. شیر گفت:



تو به این کوچکی نمی توانی با من کمک کنی. او را رها کرد. روزی شیر در جال شکاری گیر افتاد. موش آمد و با دندان هایش جال را پاره کرد. شیر نجات یافت و گفت: ما نباید کسی را دست کم بگیریم.





پَرِ وا نه

پَرِوانه

چَ پِن

چَپِن

تَ پِه

تَپِه

پَ رَزَ ده

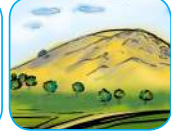
پَرَندَه



پ



پ



پ



نظافت جزء ایمان است

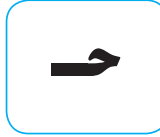


شیر و موش



نوشتن





۱. حمید و مصباح یک روز ___ به صنف آمدند. (وقت تر، نانوا)
۲. مُعَلِّم به ___ آمد. (کتابچه، صنف)
۳. ___ او را گرفت. (شیر، جنگل)
۴. موش با دندان هایش ___ را پاره کرد. (شیشه، جال)

نظافتِ صنف





چ



ج



جا



ل



لا



لا



ف



فا



فا



ص

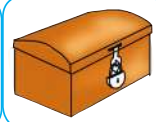


مخلص

صا



صا



هجا



فِرِشْتَه

فِرِشْتَه

جَاوَا رِي

جَاوَا رِي

صِدِيقَه

صِدِيقَه

لِي مَو

لِي مَو

مَصْرُوف

مَصْرُوف

خَا لِص

خَا لِص



املا



پ

پ پ پ پ پ پ

پ پ پ پ پ پ

شیر و موش





نَعْنَاع	نَع نَاع
شَعَاع	شَع شَاع
وَدَاع	و دَاع
شُرُوع	شُرُ شُرُوع



شاگرد خوب



عَبِيد شاگرد خوب است. او صُبح وقت از خواب بیدار می شود. دَسْت و روی خود را می شوید. به اعضای خانواده سلام می دهد و ورزش می کند. او به صُبحانه خوردن، اشتهای خوب دارد. به وقت مُعین مکتب می رود. درس هایش را



می خواند و در فعالیت های صنفی سهم می گیرد. آداب صنف را در نظر می گیرد. اُستادان خود را احترام می کند. کارهای خانه گی خود را انجام می دهد. با پدر و مادر خود کُمک می کند.





عَزِيز

عَزِيز

ع



اِعْتِمَاد

اِعْتِمَاد

ع



نَعْنَاع

نَعْنَاع

ع



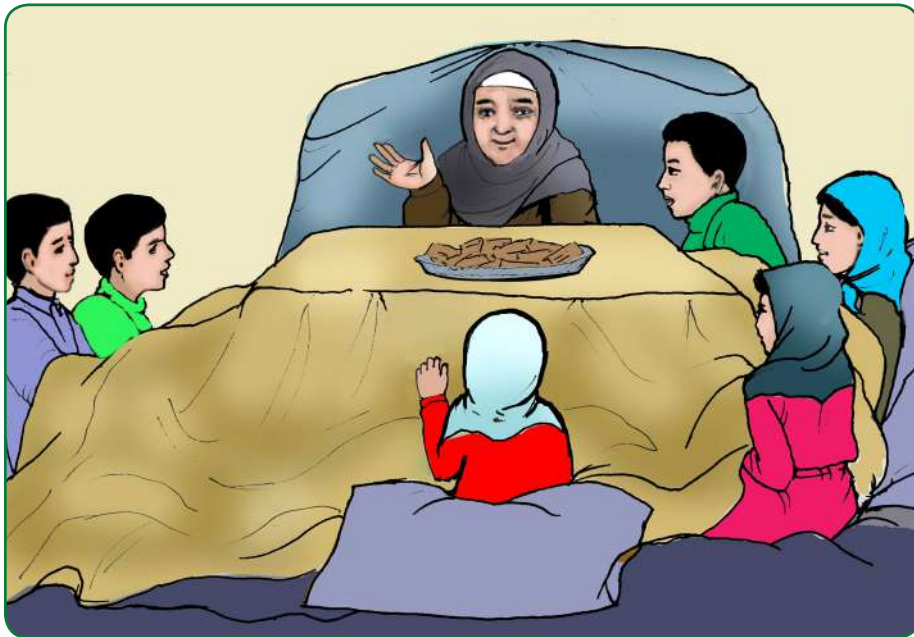
اِجْتِمَاع

اِجْتِمَاع

شاگردِ خوب



احترام به هم‌دیگر



نوشتن





برف کوچ

برف کوچ

بلوچ

بـ لـوچ

سو یچ

سـ و یچ

مُرچ

مُرچ

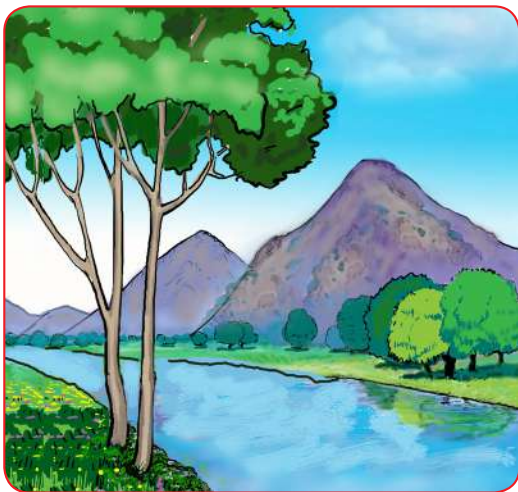
چ



تابستان



یک سال چهار فصل دارد. تابستان، فصل دوم سال است. این فصل هم سه ماه دارد: سَرطَان، اَسَد، سُنْبَلَه. در تابستان هوا گرم می شود. زرد آلو، شفتالو، آلو، تربوز و خربوزه، پُخته می شود. در این فصل، ما باید بیشتر مُتَوَجِه صِحَّتِ



خود باشیم. آبِ پاک و نوشیدنی های تازه بنوشیم. میوه ها و سبزی ها را ناشسته نخوریم. خانه و لباس های خود را پاک نگهداریم تا مریض نشویم.





چو چه

چوچه

کچا لو

کچالو

چو کی

چوکی

سویچ

سویچ



چ



چ



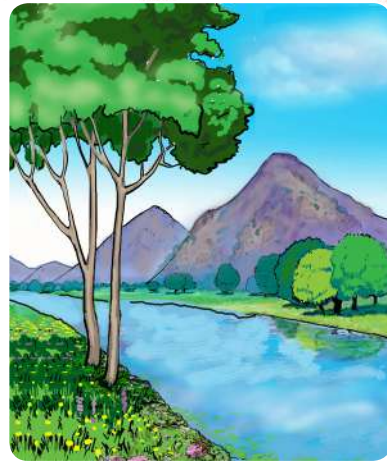
چ



احترام به هم‌دیگر



تابستان



نوشتن





ع



ع



ع



چ



چ



چ



(خواب، شام)
 (چوکی، به مکتب)
 (ستاره، تابستان)
 (سرد، گرم)

۱. او صبح وقت از _____ بیدار می شود.
 ۲. به وقت مُعین _____ می رود.
 ۳. _____، فصلِ دُومِ سال است.
 ۴. در تابستان، هوا _____ می شود.

شاگردِ خوب



ح		ح		ح	
پ		پ		پ	
ف		ف		ف	
ص		ص		ص	

هجا

فِرِشْتَه	فِرِشْتَه	حَبِيب	حَبِيب
صَالِحَه	صَالِحَه	اِحْتِرَام	اِحْتِرَام
صَدَف	صَدَف	پَلَنگ	پَلَنگ

املا

چ

چو چه چلا چي چر

چو
چه
چلا
چي
چر

تابستان



ج



ج



ج



ل



ل



ل



لباس

لِ لباس

رَواج

رَ واج

لَبَّوْ

لَبَّ لَبَّوْ

جَواری

جَ وَاری

چوپان و گرگ



سال‌ها پیش چوپانی، گوسفندانش را به چراگاه می‌برد. گاه گاهی به دورغ صدا می‌زد: گرگ آمد! گرگ آمد! مردم به کُمک او می‌رفتند. می‌دیدند که چوپان راحت نشسته به آن‌ها می‌خندد. مردم از عادت بد او خسته شده بودند. روزی گرگ به طرف رَمه گوسفندان آمد. چوپان صدا زد:



گرگ آمد. مردم فکر کردند دروغ می‌گوید و به کُمکش نرفتند. گرگ، گوسفندان را درید. چوپان عهد کرد که دیگر دروغ نگوید.





ف



ف



ف



ص



مخلص

ص



ص



صَدَقْ صَدُوقْ

صَدُوقْ

فُرُوزَانْ فُرُوزَانْ

فُرُوزَانْ

قَصِّبْ قَصَابْ

قَصَابْ

تُحْفَهْ تُحْرَفَهْ

تُحْفَهْ

چوپان و گرگ

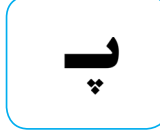
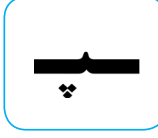
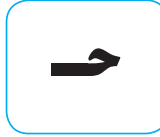
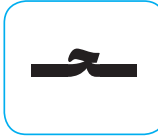


آداب سلام دادن



نوشتن





پَلَنگ	پَلَنگ	مِحْرَاب	مِحْرَاب
تِپَه	تِپَه	تُحْفَه	تُحْفَه

میوه‌ها



روزی در یک باغ، درختان سیب، بهی و انار، گفتگو داشتند. سیب می گفت: من برای دل مفید استم. بهی می گفت من برای معده فایده دارم. انار می گفت: من برای صحت شما مفیدم. در جریان گفتگوی آنها درخت بادام گفت: تمام میوه‌ها



مفید هستند. هیچ میوه‌ی بی فایده نیست. هر کدام شما اهمیت خود را دارید. آنها از شنیدن این سخن خوش شدند و گفتند: بلی! هیچ میوه‌ی بی فایده نیست.





ع



ع



ع



چ



چ



چ



ک چا لو

کچالو

ع قاب

عقاب

چو چه

چوچه

نع سناع

نعناع

آداب سلام دادن


















میوه ها



نوشتن



					
چ		ج		جا	
ل		ل		ل	
ف		ف		ف	
ص	 مخلص	ص		ص	



۱. نام، چراگاه)
 ۲. (میوه، دروغ)
 ۳. (بی‌فایده، زیاد)
 ۴. (خوشحال، صحت)

۱. گوسفندان را به ___ می‌برد.
 ۲. مردم فکر کردند که ___ می‌گوید.
 ۳. هیچ میوه‌یی ___ نیست.
 ۴. انار گفت: من برای ___ شما مفیدم.

چوپان و گرگ

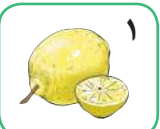
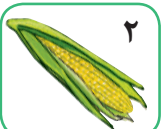
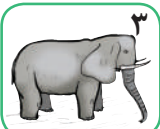
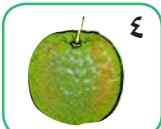




ه	ب	چ	ژ	له
۶	آ	ز	ج	جل
۷	پ	چ	ث	سد
۸	غ	ذ	ح	ع

۱	ث	ص	ع	ص
۲	ا	ل	م	ر
۳	ق	ک	ف	پ
۴	ح	ه	د	ن



مادر
میهن
محراب
معلم

چمن
چادری
چتری
چای

نرگس
نازک
انار
نارنج

فال
فیل
فلک
فلم

جراب
جوی
جواری
جاری

لبلبو
لیمو
لعل
لیلا



املا



ح پ ع چ
بج چپ عاچی
بج
چاچی
چی

میوه‌ها





ذاکر	ذا کر
ذره بین	ذ ره بین
ذبیح	ذ بیح
ذاکره	ذا ک ره



آداب غذا خوردن



ذکيه به برادرش ذاکر گفت: می دانی امروز کدام درس را خواندیم؟ ذاکر گفت نه. ذکيه گفت: امروز درس آداب غذا خوردن را خواندیم. مُعَلِّم ما گفت: در وقت غذا خوردن، دسْت های خود را با آب و صابون، پاک بشوید. اول بِسْمِ اللّٰه



بگوئید. با دسْتِ راست به خوردن غذا شروع نمایید. با عجله غذا نخورید. لقمه ها را از پیش روی خود بردارید. لقمه های تان را خرد بگیرید. غذا را خوب بجوید تا خوب هضم شود.





ذ ا کِ رِه

ذ ا کِرِه

اَ ذ ا ن

اَ ذ ا ن

ک ا غَ ذ

ک ا غَ ذ

غَ ذ ا

غَ ذ ا

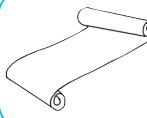
ذ



ذ



ذ



آدابِ غذا خوردن



آدابِ غذا خوردن



نوشتن





صادق	صا دق
طارق	طا رق
أجاق	أ جاق
أناق	أ ناق



آفتاب



در یک روز تابستانی صادق با مادرش قدسیه مشغول کار بودند. صادق به مادرش گفت: کاش آفتاب نمی بود تا هوا این قدر گرم نمی شد. مادرش گفت: اگر آفتاب نمی بود، همه جا تاریک و سرد می شد. آفتاب همه جا را روشن و گرم می سازد.



روشنی و گرمی آفتاب برای انسانها، حیوانها و نباتها فایده دارد. میکروبها را از بین می برد. سبزیها و میوهها را پخته می سازد.





قلم	قلم
قلم	قلم
دهقان	دهقان
قاشق	قاشق
لقمه	لقمه



آداب غذا خوردن



آفتاب

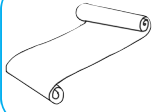


نوشتن





ذ



ذ



ذ



ق



ق



ق



۱. غذا را خوب _____ (بجَوید، بشوید)












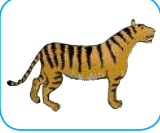






۲. دست‌های خود را با آب و _____ پاک بشوید. (لُقمه، صابون)

۳. آفتاب همه جا را _____ و گرم می‌سازد. (روشن، تاریک)

۴. میکروب‌ها را از _____ می‌برد. (داکتر، بین)

آداب غذا خوردن



					
ح		ح		ح	
پ		پ		پ	
ع		ع		ع	
چ		چ		چ	

هجا

				
ری	چت	چتری	مِراب	محراب
چه	چو	چوچه	پَلنگ	پَلنگ
فه	تُح	تُحفه	عزیز	عزیز

املا

ق

بق جق سق صق طق

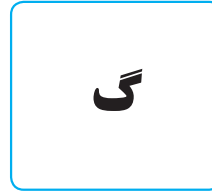
بق
جق
سق
صق
طق

آفتاب





بزرگ	بزرگ
گلبرگ	گلبرگ
صدبرگ	صدبرگ
برگ	برگ



خانواده

روزی، گلنار به مادرش گفت: عنوان درس فردای ما «خانواده» است؛ اما نمی دانم خانواده چیست؟ مادرش گفت: خانواده، اولین و کوچکترین بخش اجتماع است. کمترین اعضای خانواده دو نفر می باشد. تمام کسانی که در یک خانه باهم زنده گی می کنند، اعضای خانواده گفته می شوند. خانواده،



اولین جای تربیت فرزندان است. گلنار گفت: آیا من هم عضو خانواده استم؟ مادرش گفت: بلی دخترم! ما همه اعضای یک خانواده هستیم. گلنار گفت: تشکر مادر جان.





گوسه فند

گوسفند

نرگس

نرگس

انگشتر

انگشتر

پلنگ

پلنگ

گ



گ



گ



خانواده



خانواده من

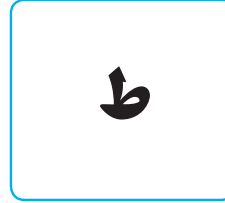


نوشتن





مَرَبوط	مَر بوط
اِحْتِياط	اِحْتِياط
مُحْتاط	مُح تاط
اِرْتباط	اِر ت بباط



لالایی



لطیف کارخانه گی مضمون حسن خط را انجام می داد. مادر او برای خواهرش طاهره لالایی می خواند تا بخوابد:

لَلو لَلو دختر کم بخواب سَر زانوگم
 دُختر قند مادرش بر روی دیده عینکم
 آغوشکم فدای تو زنده گی ام برای تو
 در بغلم نَفَس بگیر زنده ام از هوای تو
 لَلو لَلو دختر کم بخواب سَر زانوگم



لطیف از شنیدن این لالایی لذت بُرد و گفت: مادر جان! چه قشنگ خواندی. برای من هم لالایی می خواندی؟ مادرش گفت: بلی لطیف جان! تو هم که کوچک بودی هَنگام خواب، برایت لالایی می خواندم.





طا ووس

طاووس

ل طیف

لطیف

و طن

وطن

خَ یاط

خیاط



ط



ط



ط



خانواده من



لالایی



نوشتن





گ



گ



گ



ط



ط



ط





۱. گنار گفت: آیا من هم عضو ___ استم. (خانواده، گهواره)
۲. خانواده اولین جای ___ فرزندان است. (لقمه، تربیت)
۳. لطیف از شنیدن این لایبی ___ بُرد. (لذت، پسری)
۴. مادر او برای خواهرش طاهره ___ می خواند. (گهواره، لایبی)

خانواده



					
ذ		ذ		ذ	
ق		ق		ق	
ع		ع		ع	
چ		چ		چ	

هجا

				
ع	زیز	عزیز	ذا	ذاکر
چ	ری	چتری	ا	اذان
ع	نک	عینک	قا	قالین

املا

ط

بط خط سط صط طد

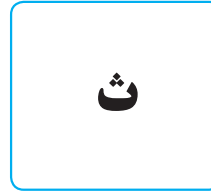
بط
خط
سط
صط
طد

لالایی





وارث	وا رث
غیاث	غ یاث
میراث	می راث
حارث	حا رث



آدابِ سُخْنِ گفتن



ثُرِیا یک مُثَلث رسم کرد و در آن نوشت: من نمی دانم که با دوستانِ خود چگونه سُخْن بگویم؟ او مُثَلث را روی دیوار نصب کرد. عُثمان دستش را بلند کرد و گفت: ما باید از بزرگان، آدابِ سُخْنِ گفتن را یاد بگیریم. باید به گفته‌های شان دقت کنیم. وارث گفت:

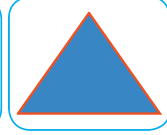
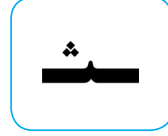


بلی! ما باید سنجیده سُخْن بگوییم. هنگام سُخْنِ گفتن، عَجَلَه نکنیم. آرام و آهسته سُخْن بگوییم. وقتی دیگران سخن می گویند، خاموش باشیم. ثُرِیا از وارث و عُثمان تشکر نمود.





ثَرَوَات	ثَرَوَات
عُثْمَان	عُثْمَان
مَثَلَتْ	مَثَلَتْ
ثُرَيَّا	ثُرَيَّا



آداب سخن گفتن



آدابِ صُحبتِ کردن

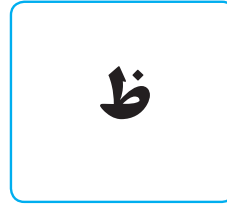


نوشتن





مَحْفُوظ	مَ ح ف و ظ
اَلْفَاظ	ا ل ف ا ظ
لِحَاظ	ل ح ا ظ
حِفَاظ	ح ف ا ظ



آمانت‌داری



ظَهِیر قلم ظاهر را گرفته بود. ظاهر، قلم را از او گرفت و در بکس خود گذاشت. ظَهِیر گریه می‌کرد و قلم را می‌خواست. مادر آنها آمد و گفت: ظاهر جان! چرا قلم را به برادرت نمی‌دهی؟ ظاهر گفت: این قلم را از ظریفه آمانت گرفته‌ام. ظَهِیر کوچک است. نمی‌داند، چگونه از آن نگهداری کند. شما، همیشه



می‌گویید که آمانت را خاک خیانت نمی‌کند. اگر قلم ظریفه گم شود و یا بشکند، به آمانت خیانت می‌شود. مادرش گفت: آفرین فرزندم! از آمانت باید درست نگهداری شود.





ظا هر	ظاهر
مَنَظَرَه	مَنْظَرَه
حَ فِیظا	حفیظا
نَظا فت	نظافت



آدابِ صُحبتِ کردن



امانت‌داری

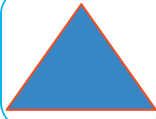


نوشتن





ث



ث



عثمان

ث



ثریا

ظ



حفیظ

ظ



ظ



(قلم، عثمان)
 (آماده‌گی، سنجیده)
 (ظاهر، خاک)
 (امانت، آسمان)



۱. ثریا از وارث و ___ تشکر نمود.
 ۲. ما باید ___ سُخن بگوییم.
 ۳. امانت را ___ خیانت نمی‌کند.
 ۴. از ___ باید درست نگهداری شود.

آداب سُخن گفتن



					
ذ		ذ		ذ	
ق		ق		ق	
گ		گ		گ	
ط		ط		ط	

هجا

	کا	کاغذ	ذره بین	
	غذ			
	طن	وطن	قلم	
	و			
	نر	نرگس	گندم	
	گس			

املا 



ظ

بظ حظ سظ صظ ظا

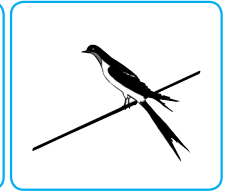
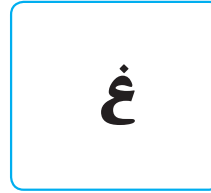
بظ
حظ
سظ
صظ
ظا

امانت‌داری 





فُروغ	فُروغ	فُ	فُ
چراغ	چراغ	چ	چ
دماغ	دماغ	د	د
گُلباغ	گُلباغ	گ	گ



وقت شناسی



غزل و فروغ با مادر کلان خود در باغ سرسبزی نشسته بودند. غچی‌ها و پروانه‌ها هرسو پرواز می‌کردند. مادر کلان فروغ گفت: فرزندم! زنده گی زیباست و آن هدیه خداوند **جَلَّالَه** برای ما می‌باشد. از زنده گی باید به درستی استفاده کنیم. هر کار از خود وقت دارد. برای درس، تفریح و استراحت،

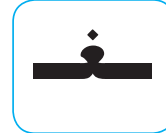


وقت بگذاریم تا آینده بهتر داشته باشیم. فروغ گفت: بلی مادر کلان! باید هر کار را به وقت خودش انجام دهیم و از وقت استفاده درست کنیم.





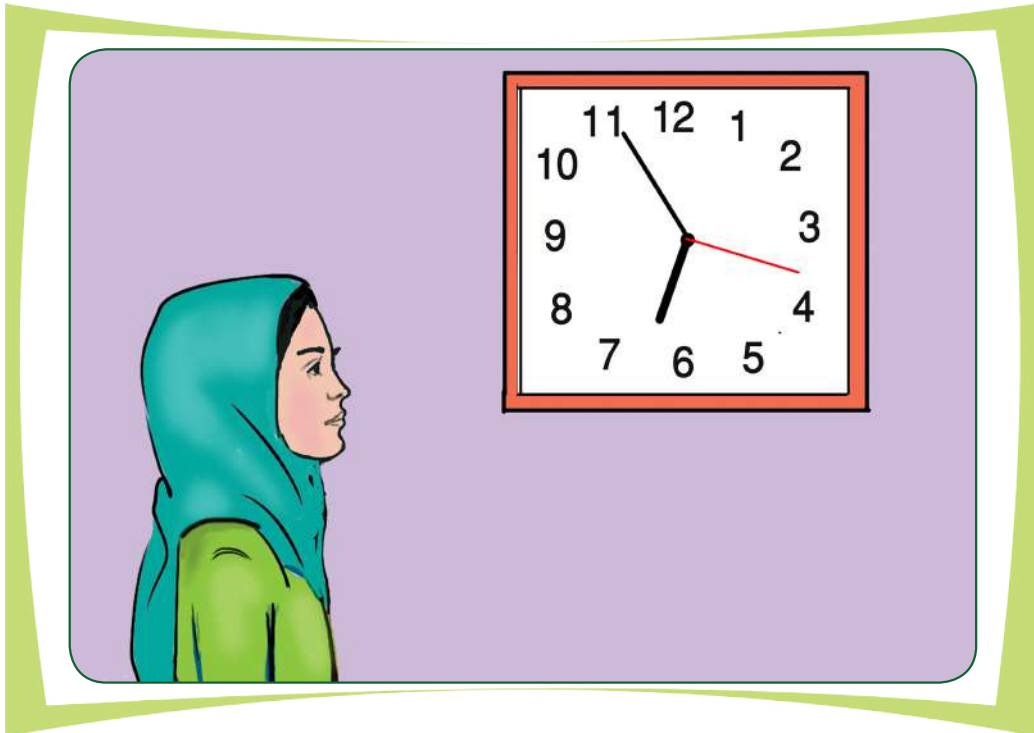
چی	غ	غچی
غم	ش	شغم
چراغ	چ	چراغ
ران	غ	غران



وقت شناسی



وقت شناسی

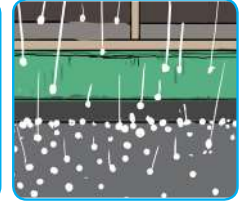
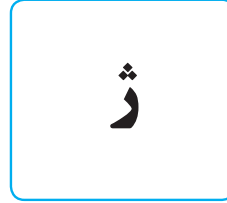


نوشتن





ژاله	ژا له
ژینوس	ژب - نوس
ژیلا	ژب - لا
بَنداژ	بَند - داژ



زاغ دانا



مُرّده درس نمی خواند و می گفت: مَن یاد نمی گیرم. خواهرش مَنیژه تشویقش کرده، این قصه را برایش گفت: زاغی تشنه بود. او برای پیدا کردن آب بسیار کوشش کرد. کوزه‌یی را دید. در کوزه، آب کم بود. نولِ زاغ به آن نمی‌رسید. زاغ دانا چند سنگ ریزه را در کوزه انداخت. آب



کوزه بالا آمد و به راحتی از آن نوشید. حالا بگو که از این قصه چه یاد گرفتی؟ مُرّده گفت: یاد گرفتم که دقت و کوشش، انسان را به هدف می‌رساند.



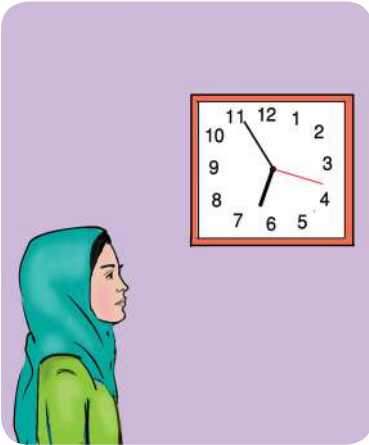


له	ژا	ژاله
ده	مژ	مژده
مه	مژ	مژمه
بداژ	بن	بنداژ



ژ	
ژ	
ژ	

وقت شناسی



زاغ دانا



نوشتن





غ



غ



غ



ژ



ژ

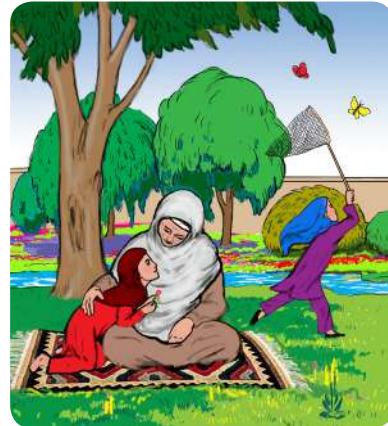


ژ



۱. از وقت استفاده کنیم.
۲. برای درس، تفریح و استراحت بگذاریم. (وقت، پروانه)
۳. زاغی بود. (کوزه، تشنه)
۴. کوشش، انسان را به می‌رساند. (هدف، قصه)

وقت‌شناسی



					
ث		ث	 عثمان	ث	 ثریا
ظ	 حفیظ	ظ		ظ	
گ		گ		گ	
ط		ط		ط	

هجا

	طا ه ره	طاهره	ث ر وت	ثروت
	ظا هر	ظاهر	ن ظا فت	نظافت
	ان گش تر	انگشتر	گن دم	گندم

املا

ژ

بژ جژ سژ صژ طژ

بژ
جژ
سژ
صژ
طژ

زاغ دانا





قالین	قا لین	ذاکر	ذا کر
قاشق	قا شق	کاغذ	کا غذ



مگس و زنبور عسل



روزی زنبورِ عَسَل و مگس گفتگو داشتند. زنبورِ عَسَل از مگس پرسید: چرا انسان‌ها ترا دوست ندارند؟ مگس گفت: من در جاهای کثیف زنده گی می‌کنم. من سَبَبِ انتقال میکروب‌ها می‌شوم. انسان‌ها باید کثافات را در جای مخصوص آن بیندازند.



مرا به خانه‌های خود راه ندهند. اگر خوردنی‌های شان را از من پنهان کنند، مریض نمی‌شوند. زنبورِ عَسَل به مگس گفت: تو راست می‌گویی انسان‌ها باید محیط‌شان را پاک نگهدارند. مَتَّوَجِه باشند تا مریض نشوند.





گ



گ



گ



ط



ط



ط



طو طى

طوطى

بُ بزرگ

بُزرگ

طن

وَ

وطن

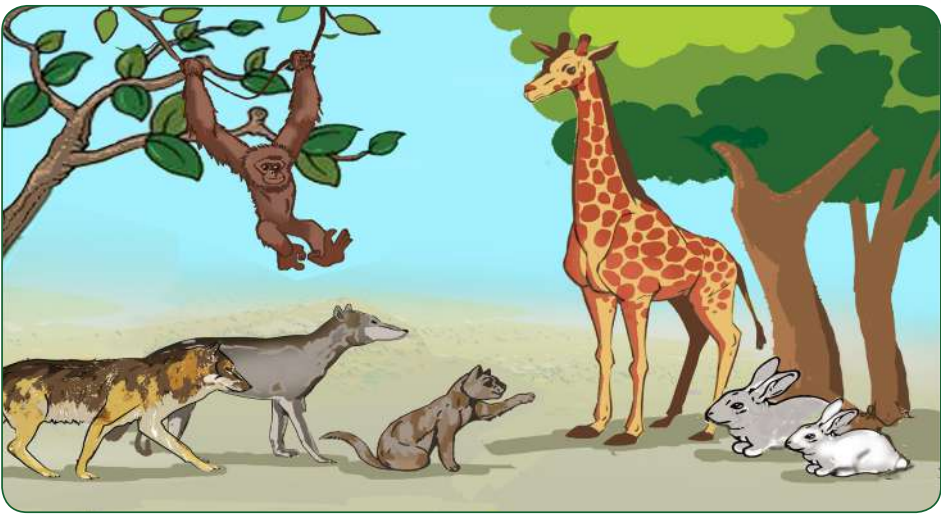
گوسه گوسفند

گوسفند

مگس و زنبورِ عسل



خرگوش شُوخ

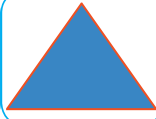


نوشتن





ث



ث



عثمان



ث



ثریا

ظ

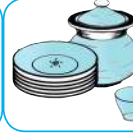


حفیظ

ظ



ظ



ظریفه

ظ ر ی ف ه

وارث

وا ر ث

نِظا ف ت

نِ ظ ا ف ت

عُثْمَان

عُثْ مان

سبزی‌ها



من یک شخصِ صحت‌مند استم؛ چرا که همیشه سبزی‌های مختلف می‌خورم. من سبزی‌ها را خوش دارم. مادر جانم هر وقتی که کچالو، بامیه و یا پالک می‌پزد، من آن را با اشتها نوش جان می‌کنم. هر گاه می‌خواهم که سبزی‌هایی؛ چون: بادرنگ، زردک یا گندنه را خام بخورم، آن‌ها را پاک می‌شویم.



اگر سبزی‌های خام را ناشسته بخورم، مریض می‌شوم. خوردن سبزی‌های ناشسته وجودم را ضعیف می‌سازد. اگر شما هم می‌خواهید صحت‌مند باشید، همیشه سبزی پاک بخورید.





غ



غ



غ



ژ



ژ



ژ



ژا له

ژاله

فُ رُوغ

فُ رُوغ

مُژ ده

مُژده

غُ چِی

غُ چِی

خرگوشِ شوخ



سبزیها

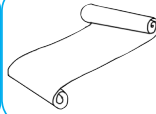


نوشتن





ذ



ذ



ذ



ق



ق



ق



گ



گ



گ



ط



ط



ط



(مگس، کثیف)

(مریض، صحت‌مند)

(صحت‌مند، سبزی)

(سبزی، خوش)



۱. زنبور عسل از _____ پُر سید.

۲. انسان‌ها باید متوجه باشند تا _____ نشوند.

۳. همیشه _____ بخورید.

۴. من سبزی‌ها را _____ دارم.

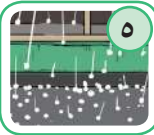
مگس و زنبور عسل





خ	ت	ب	ظ	ه
ث	ق	ف	ص	۶
ه	ن	غ	ع	۷
ث	ض	د	پ	۸

ک	پ	گ	و	۱
ز	ژ	ج	ن	۲
ط	ظ	ع	ه	۳
ح	غ	ش	ذ	۴



توت
جواد
طناب
طوطی

لاله
دهقان
ژاله
دعا

مهربان
گندم
ستاره
گلنار

کتاب
قاشق
قلم
قیچی

فلم
قوم
دوست
قلم

پول
پلنگ
پدر
چراغ



املا



ث ظ غ ژ
بث سظ بغ صژ
بث
سظ
بغ
صژ

سبزی‌ها





ریاض	رِ یاض
عوض	عِ عوض
مرض	مَ مرض
فیاض	فَ فیاض



رفاقت و دوستی



فیاض و ضیا باهم دوست‌اند. آن‌ها، یکجا مکتب می‌روند و یکجا بر می‌گردند. یک‌روز آن‌ها در میدان فوتبال، مشغول بازی بودند. باران شروع به باریدن کرد. فیاض به ضیا گفت: ضیاجان! هوا سرد است و تو لباس گرم نپوشیده‌ای. باید زودتر به خانه برویم. هوای سرد، به صحت ضرر دارد. هر دو به خانه رفتند. ضیا از



مهربانی فیاض به مادرش گفت. مادر ضیا از دوستی آن‌ها خوش شد و گفت: پسرم! اگر فیاض ترا کمک نمی‌کرد، مریض می‌شدی. خداوند تعالی هر دویتان را کامیاب داشته باشد.





ضا بِط	ضا بِط
ام ضا	امضا
فَـ ياض	فَياض
اف ضل	افضل



ضا



ضا



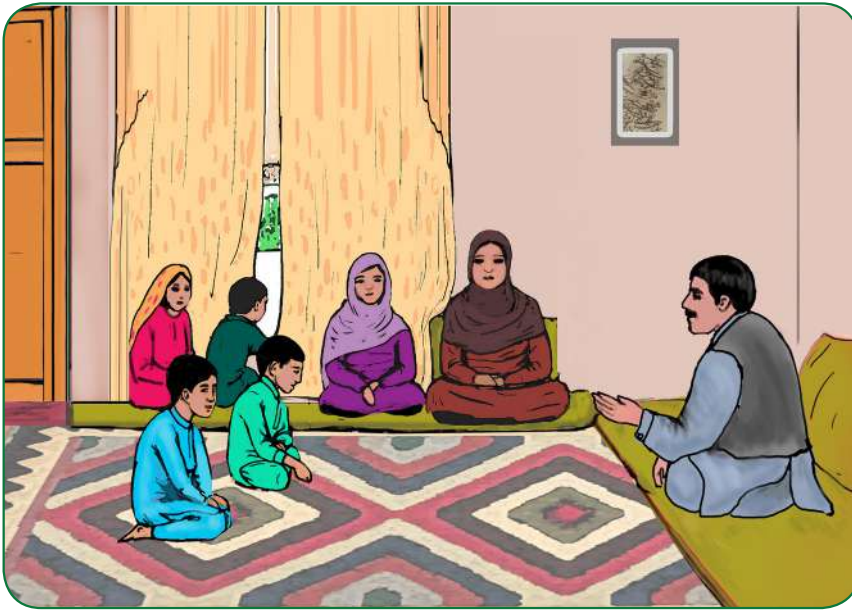
ض



رفاقت و دوستی



رفاقت و دوستی

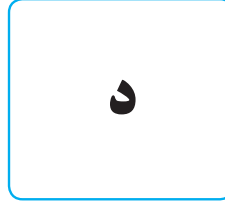


نوشتن





آباد	آ باد
عَدَد	عَ دَد
دارَد	دا رَد
آزاد	آ زاد



زاغ و فاخته



فاخته و قُمری، در جَنگلی لانه داشتند. یک روز فاخته در لانه‌اش نبود. زاغ در لانه او خوابید. وقتی فاخته برگشت، دید زاغی در لانه او خوابیده است. فاخته گفت: چرا بدون اجازه در لانه من خوابیده‌ای؟ زاغ گفت: این لانه من است. قُمری آمد و به زاغ گفت: فاخته راست می‌گوید این کار



تو نادرست است. زاغ حرف آن‌ها را قبول نکرد. فاخته از زاغ به هُدُهد که پادشاه‌شان بود، شکایت کرد. هُدُهد آمد و گفت: تو نباید بدون اجازه به لانه کسی داخل شوی. زاغ، لانه فاخته را ترک کرد و از کارش پشیمان شد.





د رخت

درخت

گد دان

گلدان

سد جد

سجد

ب دون

بدون



د



د



د



رفاقت و دوستی



زاغ و فاخته



نوشتن





ض



ض



ض



د



د



د



۱. هوای سرد به ___ ضرر دارد.
(می‌رود، صحت)

۲. آن‌ها در میدان فوتبال مشغول ___ بودند.
(بازی، خوب)

۳. زاغ در ___ او خوابید.
(لانه، صنف)

۴. چرا بدون ___ در لانه من خوابیدی.
(اجازه، سنگ)

رِفاقت و دوستی



					
ذ		ذ		ذ	
ق		ق		ق	
غ		غ		غ	
ژ		ژ		ژ	

هجا

له	ژا	ژاله	کا	غذ	کاغذ
بان	قُر	قُربان	وَ	رَق	وَرَق
چی	غُ	غُچی	فُ	رِوَع	فُروَع

املا

د

عد فد لد مد هد

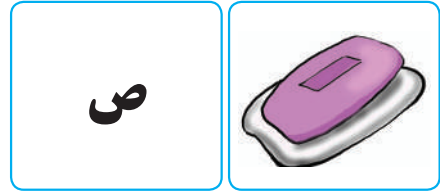
عد
فد
لد
مد
هد

زاغ و فاخته





اِخْلَاص	اِخْلاص
مَخْصُوص	مَخْصُوص
خَوَاص	خَوَاص
أَشْخَاص	أَشْخَاص



مادر

صدیقه به مقصود گفت: فردا روز مادر است. بیا مقاله بنویسیم. مقصود به گپ صدیقه توجه نکرد؛ اما صدیقه این ترانه را نوشت و به مادرش چنین خواند:

گویند مرا چو زاد مادر پستان به دهن گرفتن آموخت
دستم بگرفت و پا به پا بُرد تا شیوه راه رفتن آموخت
یک حرف دو حرف بر زبانم الفاظ نهاد و گفتن آموخت

مادر، روی صدیقه را بوسید. مقصود هم روز مادر را به

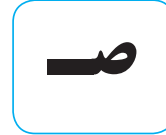


مادرش تبریک گفت و از این که مقاله نوشته بود، ناراحت بود. مادرش گفت: فرزندم! ناراحت نباش. تو هم می توانی برای مادر، مقاله بنویسی.





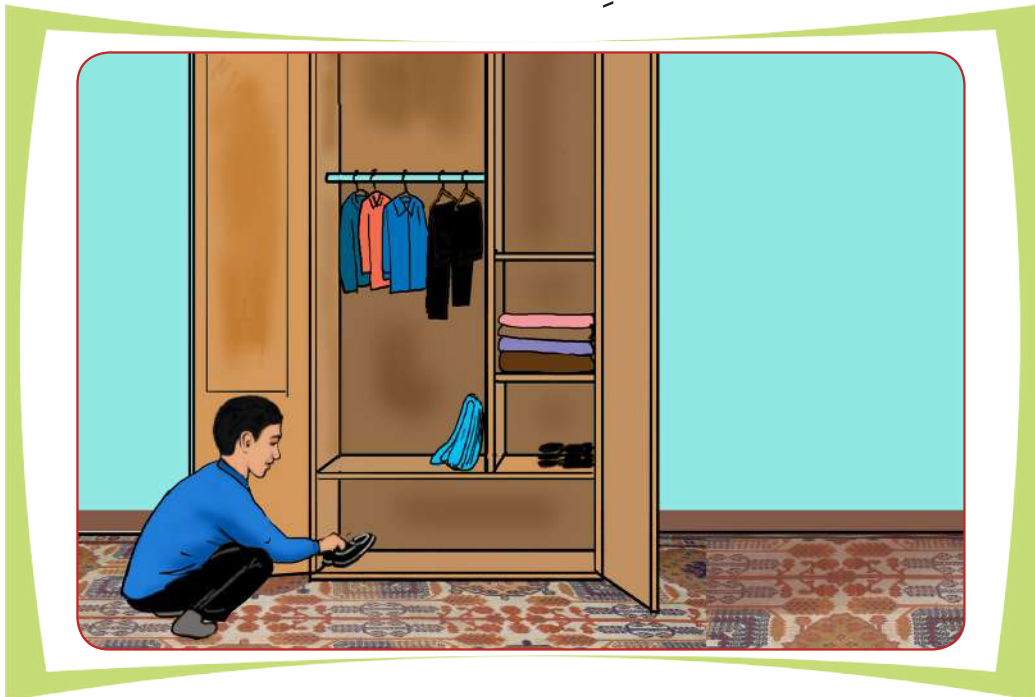
صا بون	صابون
ن صير	نصير
مُخا لص	مُخا لص
مق صود	مقصد



مادر



پسر حرف شنو

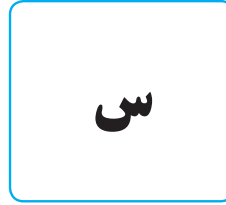


نوشتن





فِرْدَوْس	دَوَس	فِر
اِیَاس	یَاس	اَل
اَلْمَاس	مَاس	اَل
سِیَاس	پَاس	سِ



عید



شب عید بود. فردوس و سیمین با پدر و مادر خود نشسته بودند. فردوس از مادرش پرسید: مادر جان! در یک سال، چند بار عید می آید؟ مادرش گفت: مسلمانان در یک سال دو عید دارند. عید رمضان و عید قربان. مردم، قبل از عید رمضان، یک ماه روزه می گیرند. در عید قربان، قربانی می کنند. فردا عید قربان است. مردم به عیدمبار کی خانه هم دیگر می روند.



فردوس گفت: مادر جان! من و سیمین هم می توانیم به عیدمبار کی برویم؟ مادرش گفت: بلی فرزندم! فردوس و سیمین از این که فردا به عیدمبار کی می رفتند، خوش بودند.





س م ن ک

سمنک

م س ک ه

مسکه

س پ ر

پرسید

م گ س

مگس



س



سس



سس



پسر حرف شنو



عید



نوشتن





ص



مخلص

ص



ص



س



س



س



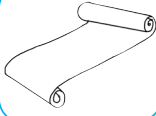
۱. فردا روز _____ است. (مادر، من)
۲. تا شیوه _____ آموخت. (فردا، راه رفتن)
۳. فردا _____ قربان است. (عید، روز)
۴. مردم به عید مبارکی _____ هم‌دیگر می‌روند. (خانه، سلام)

مادر





ذ



ذ



ذ



ق



ق



ق



ض



ض



ض



د



د



د



هجا



دِی گِر

دِی گِر

کَا غَذ

کَاغَذ

ضَرَر

ضَرَر

وَرَق

وَرَق

ذِکِی

ذِکِی

مَرِیض

مَرِیض



املا



س

بس عس طس سص صس

بس

عس

طس

سص

صس

عید





ذاکر	ذا کر
ذکی	ذ کی
ذره بین	ذ ره بین
ذکات	ذ کا وت



پدر

ذکيه پدرش را دوست دارد؛ زیرا می داند که پدر و مادر بسیار مهربان اند. او روزی به برادرش ذاکر گفت: پدرم برای ما بسیار زحمت می کشد. ما باید قدر او را بدانیم. ذاکر گفت: بلی! ما باید به گفته های او عمل کنیم و درس بخوانیم. گپ های شان تمام نشده بود که پدرشان آمد. ذاکر و ذکيه به طرفش دویدند و او را در آغوش گرفتند. پدرشان



گفت: عزیزانم! وقتی می بینم درس می خوانید، بسیار خوش می شوم. این بزرگترین هدیه برای من است که شما آینده خوب داشته باشید. ذاکر و ذکيه از پدرشان تشکر نمودند.





ذَ ر ه بَين

ذَ ر ه بَين

غَا ذَا

غَا ذَا

لَا ذِيذ

لَا ذِيذ

كََا غَاذ

كََا غَاذ



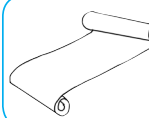
ذ



ذ



ذ



پدر



صَدَاقَت و رَاسَتِي



نوشتن





مَهَنَاز	مَه نَاز
أَغَاز	أ غَاز
هَنَوز	ه نَوز
زَرْدَك	زَر دَك



صداقت



خرگوشی، در زمینش زردک کاشته بود. روزی به مرغابی گفت: بیا در زمین من کار کن. برایت مُزِدِ خوبی می‌دهم. مرغابی قبول کرد و مصروف کار شد؛ ولی خرگوش، پولش را نداد. مرغابی به خاطر گرفتن پولش به خرگوش گفت: آن طرف دریا، یک معدن طلا است. بیا برویم تا پول زیاد به دست آوریم. مرغابی خرگوش را به پشت خود گرفت و



داخل دریا شد و گفت: من کارت را انجام داده‌ام. پولم را بده، ورنه ترا در آب می‌اندازم. خرگوش پولش را داد و گفت: من بعد از این با همه صادق می‌باشم.





زَ را فِه

زَرافِه

مَه سَنَاز

مَه‌نَاز

بُز غَا لِه

بُزغَا لِه

هَر گَز

هَرگَز



ز



ز



ز



صداقت و راستی



صداقت

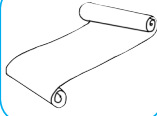


نوشتن





ذ



ذ



ذ



ز



ز



ز



۱. ذکيه پدرش را__ دارد.

(دوست ، ديوار)

۲. پدرم برای ما بسيار__ می کشد.

(تکه، زحمت)

۳. در زمينِ پيشِ روی خانه اش__ کاشته بود.


(قالين، زردک)

۴. من بعد از اين با همه__ می باشم.


(صادق، طلا)

پدر



					
ص	 مخلص	ص		ص	
س		س		س	
ض		ض	 افضل	ض	
د		د		د	

هجا

			
دان	گُل	گلدان	صندوق
بط	ضا	ضابط	مسکه
رخت	دَ	درخت	افضل

املا

ز

جز سز صز طز عز

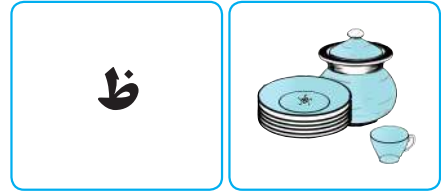
جز
سز
صز
طز
عز

صداقت





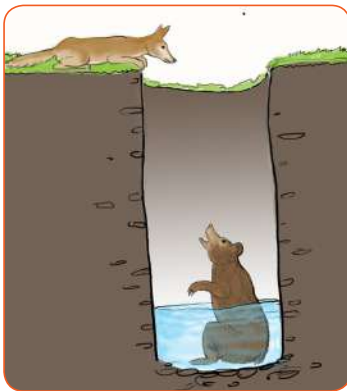
مَحْفُوظ	مَح	فُوظ
حِفاظ	ح	فِاظ
اَلْفاظ	اَل	فِاظ
لِحاظ	ل	حِاظ



روباه و خرس



خرس **ظالمی**، همیشه چوچه‌های روباه را آزار می‌داد. او روزی تشنه بود و می‌خواست آب بنوشد. بالای چاهی رسید. بدون این که فکر کند، به چاه پایین شد و آب نوشید. او بعد از نوشیدن آب، از چاه بیرون شده نتوانست. در این وقت، روباه بر سرچاه آمد. خرس **ظالم** از روباه کمک خواست. روباه به خرس کمک کرد و نجاتش داد



و گفت: اشتباه بزرگی کردی. باید قبل از پایین شدن، به فکر بر آمدن از چاه می‌بودی. خرس **ظالم** تشکر کرد و گفت: بلی، باید در شروع هر کاری به پایان آن فکر کنیم.





ظا لِم	ظالم
مَنْظَرَه	مَنْظَرَه
حَفِیْظ	حَفِیْظ
ظَهیر	ظَهیر



روباه و خرس



مَسْجِد



نوشتن





وارِث	وا رِث
غِیاث	غِیاث
حارِث	حا رِث
میراث	می راث



خزان



ثریا به هم‌صنفی‌هایش گفت: خزان فصلِ سَوم سال است. در این فصل، برگ‌های درختان زرد می‌شوند و می‌ریزند. تمام کوجه‌ها و سرک‌ها، پُر از برگ‌های رنگین می‌شوند. در خزان، برخی میوه‌ها پخته می‌شوند. هوا کم‌کم سرد می‌شود. باران‌های خزان شروع به باریدن می‌کنند. مردم در این فصل، آماده‌گی زمستان را می‌گیرند. در فصل خزان

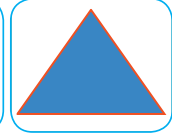
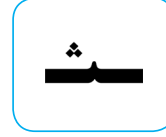


پرنده‌ها به جاهای گرم کوچ می‌کنند. کودکان از مکتب رخصت می‌شوند و منتظر زمستان و برف می‌باشند. هر فصل سال، زیبایی خود را دارد و فصل خزان هم زیباست.





ثَرَوَات	ثَرَوَات
كَثِيف	كَثِيف
مُثَلَّثَات	مُثَلَّثَات
عُثْمَان	عُثْمَان



مَسْجِد



خَزَان



نوشتن





ظ



حفظ



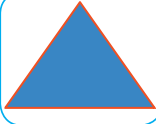
ظ



ظ



ث



ث



عثمان

ث



ثریا



۱. بالای __ رسید.

۲. در این وقت __ بر سرِ چاه آمد.

(بالشت ، چاهی)

۳. هوا کم کم __ می شود.

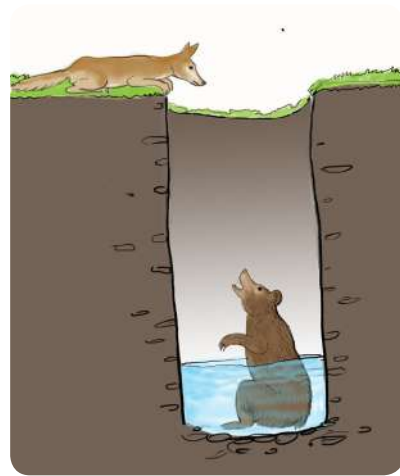
(روباه، گندم)

۴. هر فصلِ سال __ خود را دارد.

(قالین، سرد)



(سیب، زیبایی)

روباه و خرس



					
ص	 مخلص	ص		ص	
س		س		س	
ذ		ذ		ذ	
ز		ز		ز	

هجا

				
مین	ز	زمین	صَد لى	صندلى
رَـ فـ ران	زَعَفَـ ران	زَعْفَران	مَسـ كه	مَسكه
دوق	صَد	صندوق	غَـ ذَا	غَـ ذَا

املا

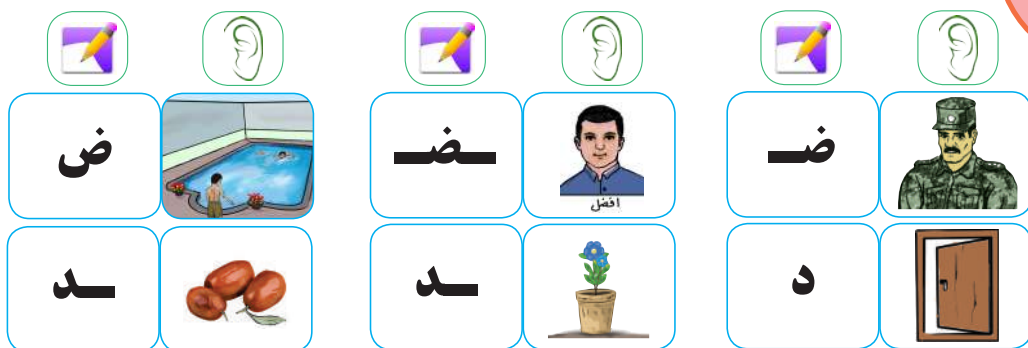
ث

بث جث سث فث كث

بث
جث
سث
فث
كث

خزان





دروازه	در وا زه	ضابط	ضا بط
سِنجِد	سِنْد جِد	افضل	اف ضل

کتاب



ضیا کتاب‌هایش را در جای بلند می‌گذاشت. او به درس خواندن علاقه نداشت. روزی دیبا برایش گفت: کتاب برای خواندن است، نه برای گذاشتن در جاهای بلند. ضیا به گفته‌های دیبا توجه نکرد. ناگهان کتاب به سُخَن آمد و گفت: اگر همیشه من را بخوانید، دانا می‌شوید.



من یار مهربانم دانا و خوش بیانم
ضیا و دیبا از گفته‌های کتاب، حیران شدند. ضیا کتابش را باز کرد و شروع به خواندن کتاب نمود. او فهمید که اگر کسی کتاب بخواند، دانا می‌شود.





ص



مخلص

ص



ص



س



س



س



فردوس

فردوس

صندوق

صندوق

مسکه

مسکه

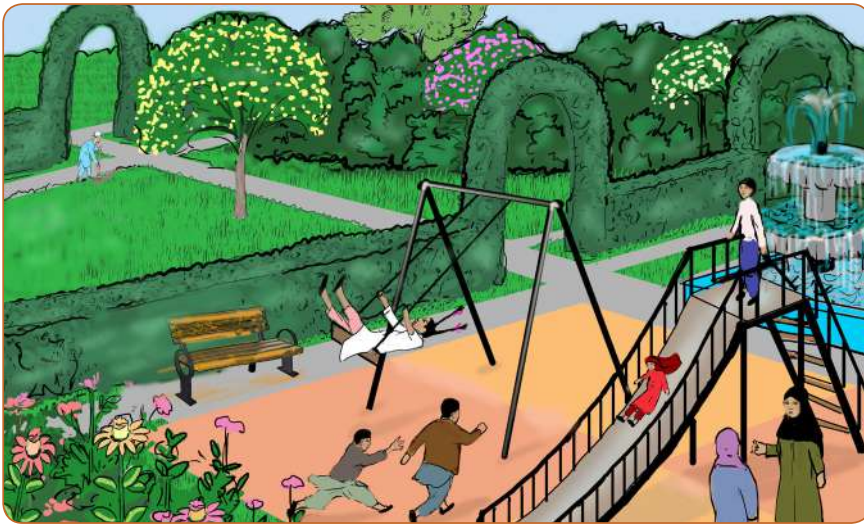
صا بون

صابون

کتاب



پارک بازی

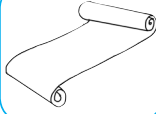


نوشتن





ذ



ذ



ذ



ز



ز



ز



بزغاله

بز غا له

ذره بین

ذ رَه بین

زرافه

ز را فه

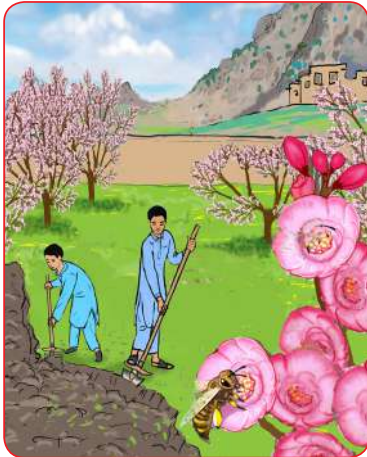
کاغذ

کا غذ

دهقان زحمت کش



دهقانی دو پسر تنبل و بی پروا داشت. او به خاطر تنبلی پسرانش پَریشان بود. روزی دهقان، مریض شد. او در بستر مریضی که آخرین نفس هایش را می کشید، برای پسرانش گفت: در باغ برای شما گنجی پنهان کرده‌ام.



بعد از مرگ دهقان، پسرانش تمام باغ را بیل زدند؛ اما گنج را نیافتند. آن‌ها از نیافتن گنج ناراحت بودند. در آن سال، باغشان حاصل زیاد داد. پسران دهقان از حاصل باغشان، پول زیادی به دست آوردند و فهمیدند که گنج پدر همین است.





ظ



حفیظ

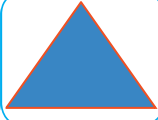
ظ



ظ



ث



ث



عثمان

ث



ثریا



وا رث

وارث

ظا هر

ظاهر

عثمان

عثمان

منظیره

منظیره

پارک بازی



دهقان زحمتکش



نوشتن





ض



ض



افضل



ض



د



د



د



ص



مخلص

ص



ص



س



س



س



(خواندن، قصه)

(بلند، کتاب)

(مريض، دریا)

(آسمان، باغ)



۱. این کتاب‌ها برای ___ است.

۲. ناگهان ___ به سُخن آمد.

۳. روزی دهقان ___ شد.

۴. در آن سال ___ حاصلِ زیاد داد.

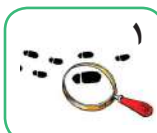
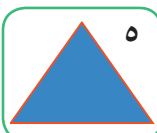
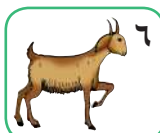
کتاب





ذ	ص	ر	ز	ه
ی	ه	ل	ز	۶
ن	ج	ظ	ب	۷
ث	ح	چ	ش	۸

ا	ت	س	چ	۱
ن	ذ	م	ز	۲
ض	و	ظ	ص	۳
ق	ط	ل	د	۴



گاو
ترقی
بزرگ
بز

ثروت
صلح
مثلت
سال

زمین
زردک
زردالو
پیاز

سالون
صابر
سوزن
صابون

وقت
درخت
تخت
مطالعه

ذکاوت
صحت
ذره بین
تلاوت



املا



ذ ز ظ ث
س ذ ط ز ح ظ ب ث

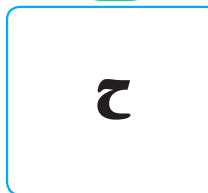
سذ
ظز
حظ
بث

دهقان زحمتکش





صَبَاح	صَدِّ بَاح
نِکَاح	زِ کَاح
مِصْبَاح	مِصَدِّ بَاح
مَجْرُوح	مَجِّ رُوح



جشنِ استقلال



حمیده و حامد صنف دوم استند. یک روز، مُعَلِّمِشان گفت: فردا جشن استقلال است، همه تان رخصت استید. حمیده و حامد وقتی که خانه آمدند، از پدرشان پرسیدند: پدرجان! جشن استقلال چیست؟ پدرشان گفت: فرزندانم! استقلال یعنی آزادی. در این روز، آزادی کشور ما به دست آمده است. این روز برای مردم ما، عزیز است. به همین خاطر،



این روز را جشن می گیرند. در این روز رسم گذشت نظامی و مسابقه های ورزشی برگزار می شود. افغانستان خانه مشترک همه ما است. حمیده و حامد از پدر خود تشکر کرده گفتند: حالا فهمیدیم که استقلال چیست.





حـ مید

حمید

حـ مِراب

مِحْراب

حـ تسبیح

تسبیح

حـ مِبو به

محبوبه



ح



ح



ح



جشنِ استقلال



نگهداری کتاب‌های درسی

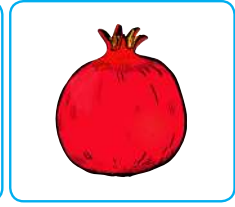
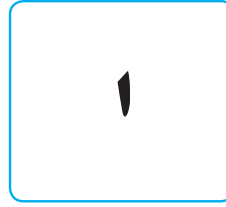


نوشتن





اَنَار	اَ نَار
اَسْتَاد	اَس تَاد
اِتْحَاد	ا ت حَاد
اَنِيسَه	ا نِي سَه



اتحاد



روزی آمینه به فرزندانش گفت: بیاید خانه خود را پاک کنیم. انیسه و الیاس باهم کار کردند؛ ولی انور تنها کار می کرد. انیسه گفت: برادر جان! اگر ما در همه کارها اتحاد داشته باشیم، وطن ما پیشرفت می کند. کمک و همکاری، اتحاد را به وجود می آورد، اما انور توجه نکرد. کار انیسه و الیاس تمام شد؛ ولی کار انور تمام نشده بود. مادرش گفت:

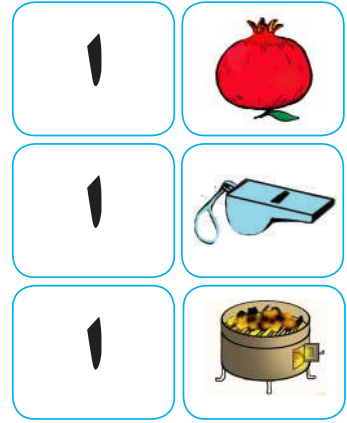


پسرم! دیدی که اتحاد چقدر خوب است. کار آنها تمام شد؛ ولی کار تو تمام نشد. انور گفت: بعد از این با آنها یکجا کار می کنم. مادرش گفت: آفرین فرزندم.





انگور	ان گور
کتاب	ک تاب
زیبا	زی با
استقلال	اس تق لال



نگهداری کتاب‌های درسی

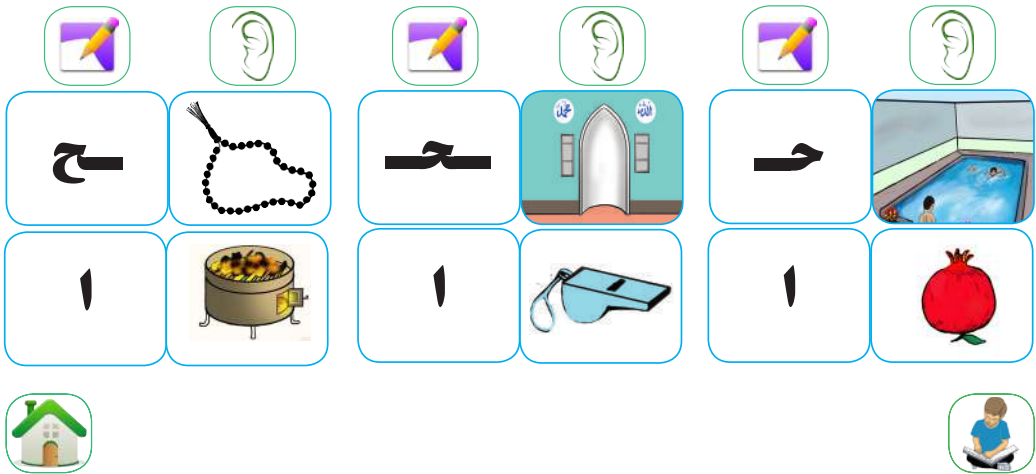


اتحاد



نوشتن





۱. استقلال یعنی ___ . (آزادی، وطن)
۲. افغانستان خانه ___ همه ما است. (میهن، مشترک)
۳. بیايد خانه خود را ___ کنیم. (پاک، قلم)
۴. کمک و همکاری ___ را به وجود می آورد. (برادرم، اتحاد)

جشن استقلال



					
ظ	 حفيظ	ظ		ظ	
ث		ث	 عثمان	ث	 ثريا
ذ		ذ		ذ	
ز		ز		ز	

هجا

			
زَ رَا فَه	زَرَا فِه	ظَا لِمَ	ظَالِمَ
مَنْظَرِه	مَنْظَرِه	ثَرَوَتَ	ثَرَوَتَ
عُثْمَان	عُثْمَان	ذَرِه بَيْنَ	ذَرِه بَيْنَ

املا

با ج ا سا صا طا

١
٢
٣
٤
٥
٦
٧
٨
٩
١٠

اتحاد





شاه توت	شاه توت
قُروت	قُروت
حَرارت	حَرارت
بَرات	بَرات



چوچه مرغ زیرک



چوچه مرغی در گوشه باغ دانه می چید. روباهی آهسته آهسته به او نزدیک شد. چوچه مرغ ترسید و گفت: روباه جان! من خرد **استم**، مرا نخور! بیا آن طرف دیوار برویم. مرا با مادرم بخور. اگر هردوی ما را بخوری، **تو** سیر می شوی و من یکبار دیگر مادرم را می بینم. روباه قبول کرد و هردو روان شدند. همین که نزدیک دیوار رسیدند، چوچه گک پَرید و بر



دیوار نشست. روباه گفت: **مادرت** کجا است؟

چوچه گک گفت: ببخشید! من مادر ندارم، چوچه ماشینی **استم**.





بوز	تَر	تَر بوز
کتاب	کتاب	کتاب
جاکت	جاکت	جاکت
نشست	نشست	نشست



چوچه مرغِ زیرک



زلزله

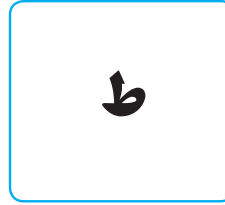


نوشتن





احتیاط	اِحْتِیَاط
حِیَاط	حَیَاط
خِیَاط	خَیَاط
مُحتَاط	مُحْتِیَاط



پولیس



پدر لطیفه پولیس است. او همیشه به ولایت‌های دور می‌رود. لطیفه از این که پدرش را کمتر می‌بیند، دل‌تنگ می‌شود. یکی از روزها که پدرش از یک ولایت دور آمده بود، لطیفه گفت: پدرجان! می‌خواهم که شما همیشه با ما باشید. دیگر ما را تنها نگذارید. من بسیار دل‌تنگ می‌شوم. پدرش گفت: دختر عزیزم! من یک پولیس استم. وظیفه پولیس حفاظت از مردم و



وطن است. وطن مانند مادر است و بالای ما حق دارد. لطیفه حرف‌های پدرش را با دقت گوش کرد و گفت: پدرجان! من افتخار می‌کنم که شما پولیس استید.





طا ووس

طاووس

طو طی

طوطی

فا ط مه

فاطمه

خا یاط

خیاط



ط



ط



ط



زلزله



پولیس



نوشتن





ت



ت



ت



ط



ط



ط



۱. من بسیار ___ استم.

۲. روباه گفت: مادرت ___ است؟

۳. پدر لطیفه ___ است.

۴. وطن مانند ___ است.

چوچه مرغ زیرک



					
ظ	 حفيظ	ظ		ظ	
ث		ث	 عثمان	ث	 ثريا
ح		ح		ح	
ا		ا		ا	

هجا

			
انگور	انگور	حَ - مِيد	حَمِيد
ثُ رِ يَا	ثُ رِ يَا	مِحَ - رَاب	مِحْرَاب
حَ - فِ يْظَا	حَ فِ يْظَا	اِ - تَ حَاد	اِتْحَاد

املا

ه

مه ماه فه كه له

مه
ماه
فه
كه
له

پوليس





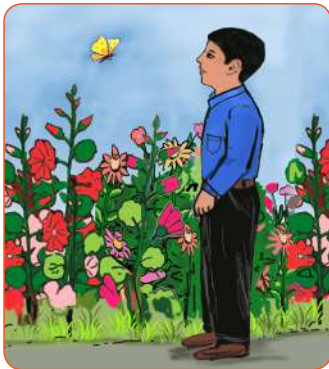
نَعْنَاع	نَع
دِفَاع	دِ فاع
مَوْضُوع	مَوْ ضوع
شُرُوع	شُرُوع



عابد و گل‌ها



عابد گل‌ها را دوست دارد. او گل‌ها را آب می‌دهد و با پروانه‌ها بازی می‌کند. روزی **عابد** مریض شد و نتوانست گل‌ها را آب دهد. گل‌ها پژمرده شدند. ناگهان پروانه‌یی آمد و به گل‌ها گفت: **عابد** مریض است. گل‌ها ناراحت شدند. آن‌ها از پروانه خواستند که به **عابد** بگوید: اگر نیایی ما همه پری‌ر می‌شویم. پروانه پیام دوستانش را به **عابد** رسانید.



عابد با شنیدن آن، از جایش برخاست و طرف گل‌ها رفت. وقتی آنجا رسید، به گل‌ها آب داد. خوشبویی گل‌ها، حالش را بهتر کرد. **عابد** و گل‌ها از دیدن هم‌دیگر، خوشحال شدند و خندیدند.





عُ قاب

عُقَاب

عَا بد

عَابِد

عَا ناع

عُنَاع

عَا ثمان

عُثْمَان



ع



ع



ع



عابد و گلها



باغچه گلها

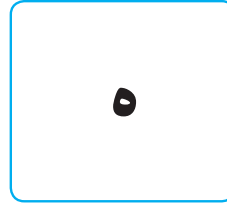


نوشتن





آزاده	آ زا ده
ایستاده	ایس تا ده
ستاره	س تا ره
فرخنده	فر خن ده



درس آخر

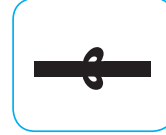


معلم به شاگردانش گفت: عزیزانم! امروز آخرین درس کتاب را می خوانیم. شاگردان با شنیدن این حرف ناراحت شدند. معلم به خاطر خوشحال شدن آنها پرسید: امسال چه چیزها را یاد گرفتید؟ فرخنده گفت: من یاد گرفتم که مهربان باشم. قدر پدر، مادر و معلم عزیزم را بدانم. ستاره گفت: من از سخنان شیرین معلم عزیزم، درس ایمان، احترام و وطن دوستی را یاد گرفتم. من چیزهایی را که آموخته ام، هیچ وقت از یاد نمی برم. من راه خدا و خدمت به میهنم را فراموش نمی کنم. شاگردان خوشحال شدند و بایک صدا گفتند: خدایا! ما همه شکرگزار تو هستیم.





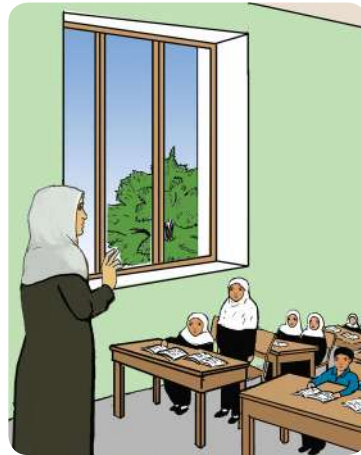
ها وَن	هاوَن
مِي - هِن	مِيَهِن
سِتارِه	سِتارِه
گِه - سوارِه	گِهوارِه



باغچه گلها



درس آخر



نوشتن





ع



ع



ع



ه



ه

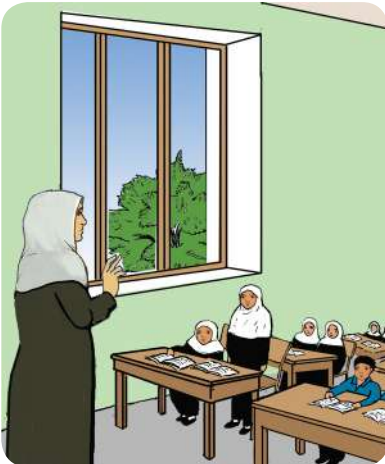


ه



۱. او گل‌ها را ___ می‌دهد. (گل‌ها، آب)
۲. خوشبویی گل‌ها حالش را ___ کرد. (بهتر، خوشبویی)
۳. امسال چه چیزها را ___ گرفتید. (گل، یاد)
۴. قدر پدر، مادر و مُعَلِّم ___ را بدانم. (عزیزم، مادر)

عابد و گل‌ها



ت		ت		ت	
ط		ط		ط	
ح		ح		ح	
ا		ا		ا	

هجا

انگور	انگور	تر بوز	تربوز
استاد	استاد	طو طی	طوطی
تُحفه	تُحفه	محراب	محراب

املا

ه

مه ماه فه كه له

مه
ماه
فه
كه
له

درس آخر